

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
اخبار داخلی - شماره ۱۱ (دوره دهم)
بهمن ماه ۲۵۳۶



گزارشی از جلسه بررسی بودجه سال ۲۵۳۷ کانون در کمیسیون بودجه مجلس شورای ملی

مردم این کشور برداشته‌اند که هر قدر سپاس بگویم کم است. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان که در نوع خود بی نظیر بوده است یکی از این اقدامات است. یا تاسیس این کانون خلائی که در امر پرورش فکری کودکان و نوجوانان وجود داشت از بین رفته است. بنظر من اعتباراتی که تاکنون به کانون داده شده خیلی درست و بجا درصاف شده است و اعتبارات پیش‌بینی شده برای این کانون کم است و باید بگویم هر قدر هم اضافه شود باز کم خواهد بود.»

جناب آقای رئیسی نماینده مجلس شورای ملی و عضو کمیسیون بودجه اظهار داشتند:

«من ابتدا فکر میکردم کارهای کانون برای ایجاد الگوهای است که پس از آزمایش توسط وزارتخانه‌ها و سازمانهای اجرائی این الگوها بکار گرفته شوند. حال آنکه کانون خود بصورت يك دستگاه اجرائی در آمده است و توسعه زیادی پیدا کرده است. در این حال بهتر است مقداری لوکس بودن و تشریفاتی بودنش را از دست بدهد و بجای ساختمانها و تجهیزات لوکس و شیک و گران در قسمتی از ساختمانهای مدارس اقدام به ایجاد کتابخانه نماید و ضمنافکری هم برای بزرگسالان نماید. تکلیف بزرگسالان چیست؟ چرا آنها نمیتوانند از فعالیتهای کانون استفاده کنند؟» ایشان در ادامه بیانات خود اظهار داشتند «کانون که شرع به ساختن و تولید فیلم و اسلاید و کتاب کرد وزارت فرهنگ و هنر این کارها را کنار گذاشت.»

یکی دیگر از آقایان عضو کمیسیون بودجه اظهار داشتند:

«یکی از دستگامهای موفق این مملکت کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است این کانون در اغلب شهرستانهای ایران کتابخانه و مراکز فرهنگی دارد که فعالیتهای ارزنده‌ای انجام میدهند. یکی از مسایل موجود مشکلات نوجوانان ۱۵ سال به بالاست، باید فکری برای آنها بشود و موجباتی فراهم گردد تا بین فعالیت‌های سازمانهای مربوط به کودکان و نوجوانان هماهنگی برقرار شود.»

یکی دیگر از آقایان نمایندگان اظهار داشتند: «چون کانون برای فعالیتهائی که انجام میدهد تبلیغ نمیکند مابسه اقدامات کانون آگاه نبوده و از کارهایش بی‌خبر بودیم. ولی حالا خوب میدانیم که

بودجه سال ۲۵۳۷ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در جلسه مورخ نوزدهم بهمن ماه ۲۵۳۶ در کمیسیون بودجه مجلس شورای ملی مطرح و مورد بررسی قرار گرفت.

سرکار خانم امیرارجمند مدیریت عامل کانون و آقای حسین سماکار مدیر امور مالی و سرپرست دفتر برنامه و بودجه و پیگیری فعالیتها بمنظور تشریح برنامه‌ها و فعالیتهای کانون و دفاع از بودجه پیشنهادی در این جلسه حضور داشتند.

ابتدا جناب آقای حبیب‌اله دادفر ریاست کمیسیون بودجه مجلس شورای ملی با سپاسگزاری از علیاحضرت شهبانوی ایران بخاطر فرمان معظم‌لها مبنی بر تشکیل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان آغاز سخن کردند. ایشان ضمن تبریک به مدیریت عامل و کارکنان کانون به خاطر موفقیت‌های چشمگیری که در راه تحقق اهداف کانون به دست آورده‌اند به بازدید خودشان و سایر آقایان اعضای کمیسیون بودجه مجلس شورای ملی از تاسیسات ادارات مرکزی و آموزش و یکی از مراکز فرهنگی کانون در جنوب شهر تهران اشاره نموده و دستاوردهای کانون را طی دوازده سال گذشته ستودنی خواندند.

پس از ایشان به ترتیب عده‌ای از آقایان اعضای کمیسیون بودجه و نمایندگان مجلس شورای ملی مطالبی بیان داشتند که اغلب در تائید فعالیتها و قدردانی از اقدامات کانون بود.

جناب آقای قاضی نماینده مجلس شورای ملی و عضو کمیسیون بودجه اظهار داشتند: «یکی از مهمترین و با ارزش‌ترین خدماتی که توفیق انجام آن نصیب کانون شده است ایجاد فصلی خاص بنام ادبیات کودکان در ادبیات ایران بوده است. من بنام يك نماینده ملت ایران سپاس خودم را به پیشگاه علیاحضرت شهبانوی محبوب ایران و کارگزاران کانون تقدیم میکنم و امیدوارم ترتیبی فراهم آوری تا این کتابها بیشتر از پیش در تحکیم مبانی دین و تقویت بنیادهای اخلاقی و در خدمت فضایل ملی و میهنی باشد.»

جناب آقای تجدد نماینده مجلس شورای ملی و عضو کمیسیون بودجه اظهار داشتند «علیاحضرت شهبانوی گرامی ایران گامهای موثری برای احیای فرهنگ ملی و شکوفائی هرچه بیشتر استعدادهای

چقدر مفید و با ارزش کار میکنند. ما عادت داریم وقتی می بینیم یک سازمان خوب کار میکند بار اضافه بردوشش بگذاریم و هرچه بیشتر تحمیلش کنیم. بگذاریم کارشان را در حد رسالت فعلی و با همین کیفیت خوب انجام داده و اهداف خود را دنبال کند.»

جناب آقای قاسمی نماینده مجلس شورای ملی و عضو کمیسیون بودجه اظهار داشتند:

«کانون با ایجاد کتابخانه های ثابت و سیار در شهرها و روستاها و بخصوص نزد عشایر و در مرزهای کشور فعالیت های چشمگیر کرده است. انجام این خدمات باید تداوم داشته باشد تا سرمایه گذاری موثر باشد. باید سازمان های مثل کاهای جوانان و خانه های جوانان و سایر سازمان های مشابه طوری برنامه ریزی شوند که بتوانند فعالیت های کانون را در سنین بالاتر دنبال کنند. و اگر بخواهیم چنین امکانی را ایجاد کنیم برنامه ریزی واحد راه حل مناسبی خواهد بود.»

جناب آقای فرمان آرا نماینده مجلس شورای ملی و عضو کمیسیون بودجه اظهار داشتند:

«مطالبی که در اینجا عنوان شد اهمیت فوق العاده کار کانون را میرساند. این سازمان یکی از موسسات جوان و بسیار خوبیست که باید در آینده هرچه بیشتر تقویت شود. من شاهد عینی هستم که در جنوب شهر تهران چگونه کار میکنند. مثلا در تهران بیشتر زیاده محور خیابان سپه کار شده است و هرچه در جنوب شهر بیشتر کار شده بهتر بوده است پیشنهاد میکنم در بعضی از مدارس جنوب شهر تهران نیز که آمادگی دارند کتابخانه تشکیل گردد.»

جناب آقای اسدی نماینده دشت مغان ضمن تعریف از فعالیت های کانون خواستار ایجاد کتابخانه ثابت در مرکز حوزه و کالت خویش و اعزام کتابخانه سیار به روستاهای مغان شدند برای واگذاری زمین مورد نیاز کتابخانه اعلام آمادگی نمودند.

جناب آقای عاملی نماینده مجلس شورای ملی و عضو کمیسیون بودجه پیشنهاد کردند:

«در خانه های فرهنگ روستائی کتابخانه های مخصوص کودکان و نوجوانان بوجود آید و زیر نظر و با ضوابط خاص کودکان اداره شوند.»

جناب آقای دانشی نماینده مجلس شورای ملی سئوالاتی بشرح زیر مطرح نمودند:

«۱- در طول دو سال گذشته چند کتاب برای کودکان و نوجوانان توسط کانون منتشر شده است و از این تعداد چند جلد آنها ترجمه از زبان های خارجی بوده است؟

۲- در مرزهای جنوب غربی اکثر مردم به زبان عربی صحبت میکنند آیا فکری برای آنها شده است یا نه؟

۳- آیا غیر از کانون سازمان های دیگری هم کتاب برای کودکان و نوجوانان منتشر میکنند یا نه و اگر جواب مثبت است کانون چه نظارتی بر کار آنان دارد؟

۴- فیلم های کارتونی که در تلویزیون برای کودکان و نوجوانان پخش میشود اغلب محصولات نامناسب خارجی است. چرا کارتوهای ساخته شده توسط کانون را پخش نمیکنند و اصولا «چرا کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مستقیما از تلویزیون با کودکان و نوجوانان تماس نمیگیرد و برنامه ای برای آنها ندارد؟

جناب آقای یزدی نماینده مجلس شورای ملی و عضو کمیسیون بودجه اظهار داشتند:

«باشکوه ترین سرمایه گذاریها، سرمایه گذاری در کارهای فرهنگی و آموزشی است. بنابر این اصل و با توجه به نحوه فعالیت کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان هر قدر به کانون اعتبار بیشتر داده شود جا دارد و ارزش دارد. کانون آغاز راهی است که به کودکان و نوجوانان پرداخته میشود علیحضرت شهبانو همیشه بموقع و سر بزنگاه به درد این ملت رسیده اند. سپاس و تشکر از علیحضرت شهبانوی محبوب که این موسسه را درست و بموقع فرمان به تشکیل دادند. پیشنهاد می کنم در فعالیت های خود به مسایل بنیادی در ادبیات بیشتر پرداخته شود. و همیشه مبانی مذهبی و ملی در نظر باشد و ترتیبی فراهم آید تا کتابخانه هرچه بهتر و تکمیل تر ساخته شود و مراکز فعلی نیز از هر نظر کامل گردند و همچنین سینماهای خاص کودکان و نوجوانان بوجود بیاید.»

ایشان در دنبال بیانات خود اظهار داشتند:

«این بودجه پیشنهادی بنظر من خیلی کم است و باید خیلی بیشتر شود، اگر سال گذشته بعلت عدم آگاهی از فعالیت های کانون، مخالف آن بودم، امسال تایید میکنم که کار عاشقانه و اصیلی انجام شده است.»

پس از بیانات ریاست و اعضای کمیسیون بودجه و سایر نمایندگان مجلس شورای ملی سرکار خانم امیر ارجمند مدیریت عامل کانون ضمن تشکر از حسن نظر و راهنمایی های نمایندگان محترم برنامه ها و فعالیت های کانون را برای سال ۲۵۳۷ تشریح نموده و به سئوالات نمایندگان پاسخ دادند.

جلسه بررسی بودجه کانون بر اساس ۲۵۳۷ با تصویب بودجه به میزان پیشنهادی لایحه بودجه گل کشور به پایان رسید.

کتابخانه های منطقه يك

معرفی شخصیت‌های ادبی است.

در برنامه معرفی و بحث کتاب نیز، کتابخانه‌ها در حد امکان کتابهای مورد معرفی را با توجه به موضوع‌ها و شخصیت‌های مورد معرفی انتخاب کرده‌اند و در اکثر موارد رابطه‌ای معقول بین معرفی‌ها موجود است برای نمونه بهترین‌ها را از لحاظ انتخاب و کیفیت کار از معرفی کتابهای: نان و شراب، از پانینفاده، زندگی، جنگ و دیگرهیچ در کتابخانه اردبیل، تولدی دیگر، زندگی، جنگ و دیگر هیچ در کتابخانه شماره يك رضائیه، افسانه باران در شماره ۲ رضائیه، عشق هرگز نمی‌میرد، مرد نامتناهی، شماره يك تبریز - خاك خوب توکائی در قفس و تنگسیر در خوی، ننه دلاور در شماره ۳ تبریز، نان و شراب در شاهپور و بلندبهای بادگیر در مشکین‌شهر نام می‌بریم. واحدهای سیار شهری و روستائی نیز در این زمینه کم و بیش کوشش‌هایی داشته‌اند که قابل ذکر است. در مورد بازدید، همچنانکه بارها گفته شده، بازدید اعضا کتابخانه‌ها از مراکز علمی و فرهنگی و بازدید دانش‌آموزان و گروه‌های مختلف کودکان، یکی از عوامل جلب‌کننده برای اعضا است، در دیماه در هیچیک از کتابخانه‌ها به جز کتابخانه شماره يك تبریز برنامه بازدید انجام نشده است. در ناحیه آذربایجان و زنجان برنامه کارورزی فرهنگی کتابداران، به خوبی و با موفقیت پیش می‌رود. توفیق بیشترشان را خواستاریم. در مورد اجرای داستانسرایی در کتابخانه‌ها، راهنمای فرهنگی ناحیه خراسان چند نکته قابل توجه

دیماه آغاز فصل سرد و آغاز ایمانها و دلگرمی- هایمان در کتابخانه‌هاست چرا که زمستان سرد، با فراغت‌ها و سکوت‌هایش، کودکان و نوجوانانمان را چون پرند‌های سرما زده، برای یافتن آشیانه‌ی گرمی به کتابخانه میخواند و کتابخانه‌ها شور و شوقی بهاری می‌یابد و کتابداران با ایمان و دلگرمی تازه‌ای به پرورش فکری و ذوقی این پرندگان کوچک می‌پردازند و توفیق‌هایشان را در این راه پیش چشم ما می‌کشایند؛ همواره چنین باد.

گزارش‌های همه‌ماهه کارهایتان پیش رویمان است و به بررسی اجمالی آن می‌پردازیم و در انتهای گزارش به ذکر پاره‌هایی از نقدها و بررسی‌هایتان که ماه به ماه بهتر و پر بارتر میشود بسنده میکنیم:

کتابخانه‌های ناحیه آذربایجان در ادامه‌ی برنامه‌ی همه‌ماهه‌شان، به اجرای چندین نوبت داستانسرایی در کتابخانه‌ها پرداخته‌اند که همراه با نشان دادن تصاویر و نمایش فیلم استریپ بوده است در این ناحیه در مورد این برنامه و سایر برنامه‌ها سعی میشود که در حدود امکانات، با اجرای طرح کارورزی فرهنگی کتابداران و انتخاب موضوع‌های خاص برای این منظور بعضی از برنامه‌های فرهنگی از جمله معرفی شخصیت، معرفی کتاب، معرفی سرزمین و ملت در ارتباط با موضوع‌های انتخابی پیش رود. در برنامه معرفی شخصیت:

کتابخانه شماره يك تبریز، بتهوون، امیلی برونته و باغچه‌بان را معرفی کرده است. سایر کتابخانه‌ها: خوی: چوبك (نثر معاصر ایران) پرل، اس‌باک و نیما یوشیج.

شماره ۲ رضائیه: میمنت دانا، عفت تجارتچی، قمرالملوك وزیری (به مناسبت ۱۷ دی) نیما (بمناسبت سالگرد درگذشت).

شماره يك رضائیه: چارلی چاپلین و نیما.

زنجان: داستایوسکی و آندره ژید.

شماره ۳ تبریز: برشت. اردبیل و مهاباد: چارلی

چاپلین.

نکته مهم در این معرفی‌ها، تهیه مطالب کافی از منابع خوب و قابل استفاده چون: کتاب مردان موسیقی، تاریخ موسیقی و تفسیر موسیقی برای معرفی موسیقی- دانان و کتابهای: از صبا تا نیما و قصه نویسی، برای



صحنه‌ای از تئاتر هیاهو در میان کتابها



اجرای نمایشنامه گاو دروغگو در کتابخانه آستارا

در ایران باستان پس از اسلام و ایران امروز» تهیه شده است.

در کتابخانه کاشمر، معرفی طالبوف و برشت از اهم برنامه‌های آن است.

کتابخانه طبس، اینماه با اجرای هماهنگ برنامه‌ها و کیفیت مطلوب معرفی‌ها و نشریات، کارش قابل تحسین بوده است.

کتابخانه‌ی زاهدان در اینماه به داستانسرایی کتابهای عنکبوت‌ها، درختان، شمنل قرمزی، مرد خشت زن، چرا آسمان دور است، عقاب سفید، آتش، کابوی شجاع، قصه پسر کوچولو، روباه و آقاموشه و چند داستان دیگر پرداخته است. در این کتابخانه ۱۸ نفر از کتابداران ادارات و فرهنگ و هنر طی ۹ روز با کتابداران جلساتی در باره روشهای کتابداری و بحث و گفتگو داشته‌اند.

کتابخانه‌های زابل، سراوان و ایرانشهر و کتابخانه سیار شهری زاهدان فعالیت‌های همه ماهه‌ی خود را دنبال کرده‌اند.

کتابخانه شماره یک کرمانشاه، در اینماه شلوغ‌ترین کتابخانه‌ی ناحیه غرب بود و ۱۸۲ نفر عضو جدید داشت. این کتابخانه به معرفی کتابهای «چگونه انسان غول شد» تاریخ دنیای قدیم و «نبرد با اهرمن» پرداخت که در این معرفی موفق بودند. بازدیداروستنای «ده پهن» بوسیله اعضای در برنامه بازدید این کتابخانه جای داشت.

معرفی کتابهای «شهرماران» و مقدمه‌ای بر تاریخ و معرفی شخصیت‌های نیمایوشیج، چارلی چاپلین و معرفی سرزمین آذربایجان از کارهای خوب کتابخانه بروجرد است.

نشریات جالب «تلاش» و «آرش» حاصل کارگروه نشریه کتابخانه خرم‌آباد و «نشریات قاصدک ۱» و «قاصدک ۲» کتابخانه بانه از کارهای ارزنده در زمینه تهیه نشریه است.

۲۵ نفر از اعضای کتابخانه‌های روستائی اطراف بانه از کتابخانه بانه بازدید کرده‌اند.

را اشاره کرده‌اند که در اینجا می‌آوریم:

«میتوان با انتخاب و نحوه اجرای متنوع، تحرك بیشتری به داستانسرایی داد از قبیل: انتخاب داستان- های اعضای - انتخاب داستانهای مناسب از نشریات مختلف - بازنویسی و داستانسرایی متون کلاسیک فارسی - داستانهای محلی (در صورتیکه داستان مربوط به همان شهر محل کتابخانه است) اگر خود اعضای مجری برنامه باشند بهتر است، اجرای نمایشنامه‌ای و نیز تصور کردن داستان توسط اعضای پس از داستانسرایی.»

داستان مرد خشت‌زن در کتابخانه شماره یک مشهد، حکایت فرشته باران و دیوخشکی در کتابخانه قوچان - داستان جنگ رستم با دیوان و کتاب دانش شادی‌بخش است در کتابخانه بجنورد داستانسرایی شده است.

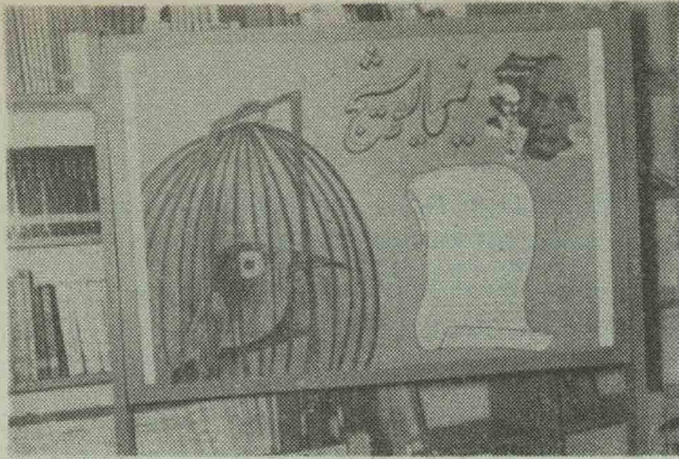
در بحث آزاد این ماه کتابخانه بجنورد دو تن از دبیران این شهر شرکت داشته و درباره مشکلات آموزشی و پرورشی با دانش‌آموزان گفتگو کرده‌اند. ماری کوری و کتاب مادام کوری در کنار معرفی

لپستان در کتابخانه نیشابور معرفی شدند. برگزیده جوامع‌الحکایات از مجموعه شاهکارهای ادبیات فارسی در کتابخانه شماره یک مشهد معرفی شد. در کتابخانه شیروان، احمد شاملو، نیمایوشیج و مولوی به بهترین وجهی معرفی شده‌اند.

فعالیت گروههای نشریه کتابخانه‌های این ناحیه با همکاری کتابداران هر ماه شکل بهتر و محتوی موثرتری پیدا میکند، در کتابخانه سبزوار، نشریه‌ای تحت عنوان مقام زن، شامل مطالب: نقش زن در اجتماع نوشته آل‌داود عضو کتابخانه، زن در اساطیر ملل، و معرفی پروین اعتصامی بود -، نشریه‌های «ادبیات قبل از اسلام» و نقاشی در دوره صفویه «گرچه مطالب ارزنده‌ای داشتند ولی از کارهای کتابخانه در آن‌ها نشانی نیست.

در قوچان نشریه شماره ۶ خبوشان (خبوشان نام قدیمی قوچان است) با همکاری خوب اعضای تهیه شد، برای تهیه این نشریه اعضای گروه ماموریت یافتند تا ضمن صحبت با زنان فامیل خود در باره آزادی زنان، هر یک نتیجه این مصاحبه را در جلسه‌ای در روز مقرر ارائه دهند، نتیجه بررسی مقاله جالبی بود با عنوان: «زن خبوشان» - «پیام» نام نشریه به‌کده راجی بود حاوی مطالبی در باره اصلاحات ارضی و حقوق اجتماعی زنان. نشریه «رنگارنگ» در کتابخانه نیشابور «آزادی زن» در کتابخانه شیروان از دیگر نشریات خوب کتابخانه‌های این ناحیه بود.

کتابداران کتابخانه گناباد به معرفی تاریخ ادبیات دوران مشروطیت و کتابداران کتابخانه بیرجند به معرفی پروین اعتصامی پرداخته در کنار آن نشریه‌ئی بنام «زن



معرفی نیمایوشیچ در کتابخانه‌ی کودک لاهیجان

فعالیت‌های کوتاه این کتابخانه ۵۷۵ عضو جدید است، امیدواریم تنها کتابدار این کتابخانه با کوشش‌هایی پیگیر و ابتکار در کارها، کتابخانه‌ای موفق و پرمراجع داشته باشد.

کتابخانه‌های آلاشت، گرگان، سمنان و آمل در ارائه برنامه‌های معمولشان موفق بوده‌اند.

معرفی شخصیت ژاندارک همراه با معرفی کتاب ژاندارک و معرفی کشور فرانسه توام با نمایش یک حلقه فیلم استریپ بنام ژاندارک مجموعه‌ی نسبتاً دقیقی برای شناخت ژاندارک در کتابخانه کوچصفهان فراهم کرده است.

کتابخانه صومعه‌سرا دو کتاب زیبای نوجوانان بنام کودک و سرباز و دریا و میگل را در صدر معرفی‌های خود قرار داده است.

به عنوان یکی از کارهای خوب کتابخانه آستانه باید از معرفی نمایشنامه چوبدست‌های ورزیل توسط کتابداران این کتابخانه و معرفی مولوی و شاملو دو شاعر قدیم و جدید فارسی را نام برد.

کتابخانه رشت به معرفی آنتوان چخوف و ابوالحسن صبا و کتابخانه لشت‌نشاء به معرفی پروین اعتصامی پرداخته است.

به مناسبت ۱۷ دی ایندیپرا گاندی و پروین اعتصامی در کتابخانه کودک آستارا معرفی شده‌اند. شناخت ایندیپرا گاندی با معرفی کشور هندوستان کاملتر شده است. به همین مناسبت کتابخانه کودک لاهیجان به معرفی سیمین دانشور نویسنده مشهور پرداخته است و کتاب کارنامه زنان مشهور را به بحث گذاشته است. کارهای دیوار کتابخانه کودک رودبار چندان چشمگیر نبوده است. اگر چه همین کتابخانه «ایوان تورگنیف» را به خوبی معرفی کرده است.

کتابخانه‌های غازیان، بندرپهلوی، فومن و کتالم با چشم‌داشت به روز هفده دی و اعطای حقوق سیاسی و اجتماعی به زنان، برنامه‌های خود را در این مناسبت

کتابخانه سنندج با پذیرش ۱۶۰ عضو جدید تعداد اعضایش را به ۵۰۰۰ نفر رسانده است - معرفی ولتر و کتاب ساده‌دل از کارهای قابل توجه این کتابخانه بوده است.

کتابداران کتابخانه همدان بدنبال برنامه‌ی کاوش و بررسی ادبیات ملل دنیا پس از بررسی ادبیات آمریکا به بررسی ادبیات فرانسه پرداخته در این رهگذر «بالزاک» و «باباگوریو» را معرفی کرده‌اند.

کتابخانه تازه کار نهاوند، در جلب اعضاء تلاش چشمگیری داشته و کتابخانه، محل پرورش شوق‌های کودکان این شهر بوده است.

کتابداران کتابخانه ساری در این ماه نیز چون همیشه کوشش ارزنده‌ای در جهت پرباری کتابخانه داشته‌اند و در مجموع با اجرای ۱۲ برنامه داستانی، یک معرفی شخصیت، ۳ معرفی کتاب، ۲ بحث آزاد، ۲ بحث کتاب و یک جلسه شعرخوانی در جهت پرورش فکری اعضاء کوشیده‌اند.

در کتابخانه بابل در اجرای برنامه‌ها کوشش‌های قابل توجهی را شاهد بودیم معرفی شخصیت چارلی چاپلین و حسین تهرانی، معرفی کتاب جنبه‌های رمان و حسین کیست و معرفی کشور آمریکا از آن جمله‌اند. ۵۵ عضو جدید به اعضاء قبلی این کتابخانه افزوده شده است. همچنین به کتابداران این کتابخانه توصیه می‌شود در پر کردن گزارش ماهانه دقت بیشتری نشان دهند.

از میان برنامه‌های اجرا شده در کتابخانه شاهی می‌توان از معرفی نسیم شمال، پروین اعتصامی و معرفی استان گیلان و نشریه نسیم شمال نام برد. عضو فعال این کتابخانه مرتضی علیزاده بوده است.

کتابخانه گنبدکائوس دانش‌آموزان دو مدرسه شهر را برای بازدید از کتابخانه دعوت کرده است همچنین تعدادی از اعضاء را به دیدن فیلم «گلوله برفی» اثر والت دیسنی برده است.

معرفی کتاب «حرف‌های همسایه» اثر نیما و ترتیب یک جلسه شعرخوانی از اشعار این شاعر و بازدید ۱۸۳ نفر از دانش‌آموزان مدارس از کتابخانه از کارهای قابل ذکر کتابخانه چالوس و معرفی شخصیت چارلی چاپلین و نیما یوشیچ از کارهای خوب کتابخانه دامغان است.

بحث آزاد کتابخانه شاهرود درباره بهداشت دهان و دندان، به مناسبت روز دندانپزشکی بوده است. این کتابخانه از نظر کیفیت و کمیت نشریات بسیار زیبا و متنوعی دارد و محیط قابل پذیرشی در همراه برای اعضاء فراهم می‌سازد.

کتابخانه سنگسر از دوماه پیش با یک کتابدار و حدود ۸۰۰۰ جلد کتاب آغاز به کار کرده است، ثمره

متمم کز کرده اند.

در کتابخانه بندرعباس ۱۷ جلسه داستانسرای حاکمی از افزایش مراجعین به کتابخانه است. این کتابخانه موضوع بحث آزاد خود را به «آزادی» اختصاص داده و از کتابهای «توکائی در قفس» و «قصه نخودی» بهره گرفته است. ۱۷ دی بهانه‌ی این بحث بود.

کتابداران پرکار و علاقمند کرمان شماره یک با ارتباط صمیمانه با اعضاء و معلمین و دانش‌آموزان مدارس، کتابخانه خود را به یک مرکز فرهنگی پررفت و آمد تبدیل کرده اند.

به همکاران کتابخانه بردسیر توصیه می‌کنیم خود بیشتر به مطالعه آثار نویسندگان و شعرا و هنرمندان ایران و جهان بخصوص آثار معاصرین پرداخته و در انتخاب و ارائه برنامه‌ها آسان‌طلبی را بکناری نهند. کتابخانه کرمان شماره ۲ به معرفی والت ویتمن و ارنست همینگوی و کتاب وداع با اسلحه و دلیران تنگستانی و سرزمین بوشهر پرداخته است.

فعالیت کتابداران رفسنجان در زمینه معرفی شخصیت چندان چشمگیر نبوده در عوض کتابخانه یافت تحرک و حال تازه‌ای گرفته ۱۲ جلسه داستان-سرائی و معرفی برشت، هدایت و کتابهای بابا گوریو و داستان دو شهر از اهم کارهای این کتابخانه است. در کتابخانه جوپار ۷ جلسه داستانسرای و معرفی ساعدی نویسنده و کتاب ترس و لرزش از کارهای خوبشان است.

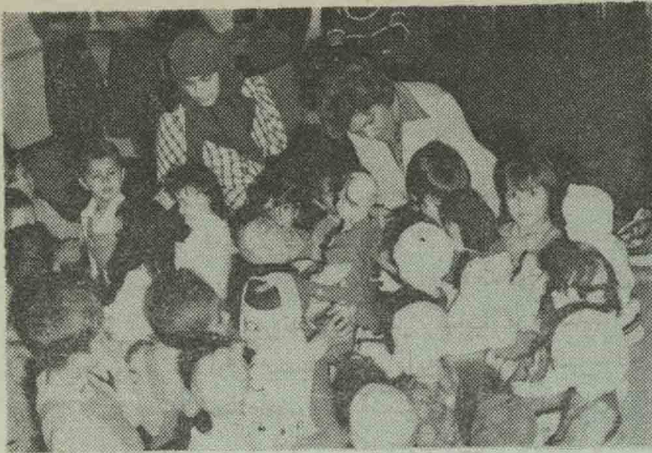
در کتابخانه زرنده به علت وقوع زلزله و ایجاد وحشت، فعالیت و جنب و جوشی مشهود نبوده است. این کتابخانه با وجود این به معرفی نیما و کتاب زیبایش «دنیا خانه‌ی من است» پرداخته است. کتابخانه سیرجان به معرفی آنتونسی کوئین و واشنگتن پرداخته است. کتابخانه های ناحیه‌ی کرمان در مجموع سیر همیشگی خود را داشته‌اند.

نقد و بررسی:

در ادامه برنامه‌ی «نقد کتاب» در دیماه نیز از نواحی مختلف نقدهائی به دستمان رسید که ضمن سیاست‌گزاری از همگامی کتابداران، چشم براه کارهای بهتر می‌نشینیم.

از ناحیه‌ی گیلان ۱۸ نقد بدستمان رسید که ضمن درج نام کتابداران و کتابهای نقد شده، به امید ادامه‌ی این همگامی، در فرصت‌های مناسب نمونه‌های برگزیده‌ی این نقدها را در کارنامه درج خواهیم کرد:

خانمها ملیحه صیاد دراز دست (قصه‌ی دوستی) شهین البرز (چگونه انسان غول شد) ربابه ولی‌نژاد (در دل جنگل) برجس جلیل‌پور (گفت‌وگوی درختها) عشق به زندگی (فاطمه نایب‌زاده) ربابه ولی‌نژاد



بازدید کودکان و مربیان گنبدکاووس از کتابخانه

(ماه‌گیر و دریا) یکتا ترقی (ربکا) زهرا هوشمند (الکساندر دوما) نسرین رضایی (قصه‌ی «چاپ دوم» از بهرام صادقی) پروین جمالی مقدم (سرگشت مادر و جمیله) سکینه دل زنده مقدم (زندگی میکا آنژ) نیکپور (زندگی امام رضا «ع») صدیقه سوری (شهر ماران) طاهره جمالی مقدم (کارتنک شارلوت) معصومه رجبی (بچه‌ی آدم) زهرا هوشمند منصور (سه قطره خون) آقای حسین قافله‌باشی کتابدار سیار (بلندیهای شهر) آقای فریدون غنچه کتابدار سیار (کودک و سرباز و دریا).

از ناحیه‌ی کرمان: درکنار نقد کتاب کتابداران خانم نازنین ابوالوردی کتابدار کتابخانه کودک بافت قصه‌ای بانام درخت آلبالو نوشته و ارسال داشته‌اند برایشان توفیق بیشتر آرزو میکنیم و چشم براه آثار دیگرشان هستیم.

اینک به بریده‌هایی از چند نقد برگزیده نظر می‌افکنیم:

گفتگوی درختها

«... تصاویر کتاب علاوه بر جنبه‌ی تزئینی برالقاء مفهوم اصلی کمک میکند. رنگها شاد و هماهنگ است و با موضوع (طبیعت) همخوانی دارد جمله‌های کتاب ساده و کوتاه نوشته شده است و القاء مفهوم و معنای جمله‌ها برای خوانندگان کم سن و سال بسیار آسان است...»

برجس خاتون جلیل‌پور - کتابخانه‌ی کوچصفهان چگونه انسان غول شد؟

«... نویسنده‌ی کتاب، گاه «عاطفه» را فراموش میکند. و چنان از «انسان» سخن میگوید که انگار هیچ دست کمی از یک ماشین خودکار ندارد و در ضمن نوشته‌هایش پرسشهای بیشماری را مطرح میکند که «خواننده» منتظر جواب آنهاست. اما گویا نویسنده هم در پاسخگویی آنها در میماند چرا که در بسیاری از مقوله‌ها به پراکنده‌گویی نزدیک میشود...»

شهبین آرقون - کتابخانه‌ی فومن

سرگذشت مادر و جمیله:

«کتاب سرگذشت مادر و جمیله اثر چنگیز آتیما توف اتریست بسیار انسانی که هر یک از قهرمانان آن می-کوشند غمخوار دیگران باشند و از مشاهده‌ی گرفتاری-های دیگران رنج میبرند. در این کتاب نویسنده، با تیزبینی و هوشیاری بسیار اسنادانه در وجود قهرمانان بوده، بطوریکه خواننده، با اشتیاق تمام داستان را ادامه میدهد تا از ماجرا و سرگذشت آنها آگاه شود...»

پروین جمالی مقدم - کتابخانه کتالم

ماهگیر و دریا:

«... داستانی است زیبا و آموزنده که با زبانی ساده بازگو میشود، و خواننده را از آغاز تا پایان با اشتیاق بدنبال خود میکشاند.»

ربابه ولی نژاد - کتابخانه‌ی فومن

کلاغها:

«داستانی برای کودکان با مفهوم و محتوایی از دوستی و دشمنی اما نه به صراحت که در لباس نشانه‌ها یا به‌گونه سمبلیک...»

عذرا وثوقی - کتابدار کتابخانه‌ی دامغان

نوشته‌های پراکنده صادق هدایت:

«... در این کتاب مقاله‌ای درباره‌ی فولکلور (فرهنگ عامه) نوشته شده که طرحی کلی برای کاوش فولکلوریک یک منطقه به کسانی که علاقمند به کاوش در این زمینه هستند میدهد که بسیار ارزنده است.»

زرگس رحمان نمب امیری - کتابخانه‌ی گنبدکاووس

اگر کوسه ماهیها آدم بودند:

«داستان این کتاب که برتولد برشت آنرا نوشته تصویری است از زندگی بشر کنونی و نویسنده کوسه ماهیها را به دوا بر قدرت تشبیه کرده است...»

قره باغی - کتابخانه‌ی تبریز

صادق نوشته ولتر:

«... از این داستان می‌توان پی برد که بشر همیشه و در هر حال باید کوشا باشد و با مشکلات زندگی مبارزه کند.»

مخدره احمدی - کتابخانه‌ی زنجان

بابا گوریو:

«... بالزاک زیبایی عالی احساسات بشری را در قالب عشق بابا گوریو به فرزندانش، خدمت مادر و خواهر راستی‌اک به وی و در قالبهای دیگر عرضه میدارد...»

راضیه‌خان محمدزاده - کتابخانه‌ی اردبیل

تیستو:

«... اگر ما بدنیا آمده‌ایم که روزی مثل دیگران

عقاید از پیش آماده شده را در کله‌مان جا بدهیم و بزرگ شویم و یکنفر دیگر به جمع بزرگترها اضافه شود که هیچ، ولی اگر بدنیا آمده‌ایم که خوب و عالی دنیا را برانداز کنیم، دیگر نباید این عقاید از پیش ساخته شده را قبول کنیم، درست مثل تیستو سبز انگستی...»

یکی از کتابداران ناحیه غرب که اسمشان را نوشته‌اند بانو و سگ ملوس اثر چخوف:

«... در سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۹۰۴ روسیه نظام اجتماعی پوسیده‌ای داشت که استعداد تمام نیروهای ترقیخواه را به نابودی کشانده بود و داستانهای آقای چخوف که در بین این سالها نوشته شده، حکایت از نظامی دارد که در آن صفات نیک محو و نابود شده بجای آن فساد، فقر، مرض، جهل، بدبینی، خوش خدمتی و حسابگری در بین آدمها به اوج خود میرسد.»

ثریا فتاحی

چه باید کرد؟ از تولستوی:

«... تولستوی در این کتاب، سعی کرده راه حل مناسبی برای زندگی در ماندگان پیدا کند.»

محمدپور - کتابخانه‌ی تبریز

لبخند با شکوه آقای گیل:

«... آقای گیل تابلو زنده‌ای است از یک خانواده سطح بالاست که در آن به‌نحو زیبایی تصویری آدم‌نماهای اجتماع را می‌بینیم، آدم‌هایی مملو از نفرت، ریا، هوس، تظاهر و... و...»

هما فرزانه‌گان - کتابخانه‌ی شماره یک تبریز

توکائی در قفس:

«... تفکر و تلاش با پیدائی بهار در توکا جان میگیرد و میل آزادی او را مصمم میگرداند که با همه تنهایی و با اتکاء به نیروی ایمان خویش آسمان را به زیر پر در آورد چرا که پرواز از برای پرنده است.»

ثریا طهماسبی - کتابخانه‌ی مهاباد

تکه‌ی از مقاله نگاهی به آثار چخوف:

«... چخوف زندگی را مینویسد و نمایش میدهد. زندگی را با همه بدبختیها، با همه رنجها و آشفته‌گیهایش، با همه فقر و گرسنگیش. نویسنده گاهی نیز این حقایق تلخ را در قالب طنز بیان میکند و خود نیز می‌خندد ولی پیداست که در پشت این خنده ظاهری خشمی عظیم و طوفانی بزرگ پنهان است. چخوف بحال جامعه افسوس می‌خورد، برای مردمش دل می-سوزاند و از زندگی‌شان رنج میبرد، و هر جا که میرود پرده از روی ابتدال برداشته با آن میستیزد.»

زهرا کلیائی - کتابخانه‌ی شماره ۲ گرمانشاه

پیام ناحیه کتابخانه‌های مازندران و سمنان

پیام ناحیه کتابخانه‌های مازندران و سمنان

کانون با ایجاد کتابخانه بابل در اول فروردین ماه سال ۲۵۲۶ و با ایجاد کتابخانه سمنان در نهم آبان سال ۲۵۲۶ که در واقع اولین کتابخانه‌های شهرستانی کانون بود، فعالیت خود را در استان مازندران و سمنان آغاز نمود که تاکنون به گستره عملیات آن افزوده شده و هر سال یکی دو کتابخانه بجمع کتابخانه‌های ناحیه اضافه میگردد و با امکانات توسعه‌ایکه در این ناحیه بخصوص در استان مازندران وجود دارد، همواره رو به توسعه است. هم‌اکنون این ناحیه در سطح دو استان مازندران و سمنان فعالیت دارد. ۱۲ کتابخانه ثابت در شهرهای سمنان، سنگسر، دامغان، شاهرود، گنبد، گرگان، ساری، شاهی، آلاشت، بابل، آمل، چالوس و ۲ کتابخانه سیار روستائی در استان مازندران (مرکز ساری) و در استان سمنان (مرکز سمنان) و ۵ کتابخانه فرهنگ روستائی در روستاهای سورک، سمسکنده، طوقدار، پنبه‌چوله، مرزنگو، واحدهای تحت پوشش این ناحیه را تشکیل میدهند.

ساختمان کتابخانه بندر شاه و ساری شماره ۲ و دفتر ناحیه نیز در سال جاری آغاز شده است قریباً یک واحد سیار شهری و بین‌شهری (مینی‌بوس) در مازندران (مرکز ساری) فعالیت خود را آغاز خواهد کرد و شاید اولین بار است که این نوع کتابخانه دایر میگردد. وضعیت شهرها و بخشهای استان مازندران که بصورت حلقه‌های زنجیر، بهم پیوسته و در حاشیه جاده کناره در فاصله کمی از یکدیگر، کشیده شده‌اند، فعالیت چنین کتابخانه‌ای را طلب مینماید، زیرا اینگونه شهرها و شهرکها نه اولویت و بایستگی ایجاد کتابخانه ثابت شهری را دارند که در آنها کتابخانه ثابت احداث و ایجاد گردد و نه دارای ویژگیهای روستائی هستند که کتابخانه سیار روستائی آنها را تغذیه نماید. در این کتابخانه سیار شهری برای نخستین بار کتابدار خود رانندگی وسیله نقلیه را بعهده خواهد داشت.

بنابر این تصور می‌رود اجرای چنین طرحی بهترین راه ممکن و مفید برای توسعه فعالیت‌های کتابخانه‌ای و فرهنگی کانون در اینگونه شهرها و شهرکها باشد.

کتابخانه‌های ثابت شهری این ناحیه تا قبل از دیماه ۲۵۳۵ که اقدام به تجدید عضویت شده است جمعاً ۳۳۵۸۰ نفر عضو داشته‌اند و از تاریخ فوق تاکنون ۲۰۲۳۴ نفر را بعضویت جدید پذیرفته‌اند. و بدین

ترتیب اعضاء بزرگسال که به سن ترك عضویت رسیده بودند تسویه شده و کلیه اعضاء فعلی فعال و صاحب مراجعه میباشند. این کتابخانه‌ها در نهم ماه اول سال ۲۵۳۶ جمعاً ۱۸۱۹۱۷ جلد کتاب به امانت داده و ۴۸۸۲۷۱ نفر مراجعه کننده داشته‌اند و جمعاً ۳۴۰ بار برنامه‌های مختلف فرهنگی و هنری اجرا کرده‌اند و ۷۹۵۴۱ نفر از این برنامه‌ها استفاده کرده‌اند.

کتابخانه‌های سیار روستائی مازندران و سمنان در بازسازی روستاهای جدید هر کدام حدود ۶۰ روستا را زیر پوشش فعالیت خود دارند. کتابداران علاقمند و ساعی روستائی کار خود را با توجه به کیفیت دنبال می‌کنند و میخواهند در هر ماهی که میگردد تجربیات بیشتری کسب نمایند.

تعداد پرسنل ناحیه جمعاً ۷۹ نفر است که از آن میان ۴۷ نفر کتابدار هستند که تعدادی از آنان منجمله خانم‌های شهری، اعتمادی، حدیقه خدادادی، ترابی، متحدی، حسین‌زاده موسوی از کتابداران اولیه کانون میباشند که کتابخانه‌های ناحیه از تجربیات و خدمات بی‌شائبه آنان بهره‌مند است کتابداران جدید نیز با علاقمندی و جدیت کافی به کار خود عشق میورزند. تعداد مربیان هنری ناحیه جمعاً ۱۰ نفر است که برخی از آنان، مربی دو رشته هنری و چند کتابخانه میباشند، نظیر آقای اسماعیل وجدی مربی تاتر و موسیقی، که با علاقمندی و پشتکار این مربیان ثمره کلاسهای هنری در سطح کتابخانه‌های کانون و در سطح بین‌المللی درخشیده است نمونه آن آثار نقاشی کتابخانه‌های سمنان، بابل و آمل است که در نمایشگاههای بین‌المللی برزیل، کره، و شانکار هند برنده مدال طلا، مدال نقره و دیپلم افتخار شده‌اند.

در نمایشگاه کشوری آثار نوباوگان و جوانان کشور نیز نقاشی یکی از اعضاء کتابخانه سیار روستائی سمنان برنده مدال طلا و لوحه یادبود نمایشگاه گردید. به پیروی از نظر مدیریت عامل کانون اخیراً چندتن از اعضاء کلاس موسیقی کتابخانه‌های آمل و بابل با طی یک دوره فشرده مربی‌گری در مرکز ناحیه بعنوان مربی موسیقی کتابخانه‌های ناحیه انتخاب و استخدام شده‌اند. علاوه بر برنامه‌های معمول کتابخانه‌ها برنامه‌های گروهی و فعالیت‌های دیگر در کتابخانه‌های این ناحیه انجام میشود که از آنجمله میتوان، تهیه کتابهای ویژه تئاتر **بقیه در صفحه ۱۲**

کتابخانه های منطقه دو

از هم اکنون برای اجرای برنامه های سال جهانی کودک آماده شویم

ناحیه اصفهان :

در این ماه بمناسبت ۶ بهمن در تمام کتابخانه های ناحیه، مراسم ویژه ای برگزار شد. در کتابخانه یزدان تاریخ اول بهمن ماه با همکاری آموزش و پرورش و استانداری یزد نمایشگاهی از کارهای دستی کودکان و نوجوانان کتب و صفحات کانون تشکیل شد. این نمایشگاه تا ۳۰ بهمن برپا بود.

با همکاری استانداری اصفهان، دفتر اسناد و آثار شاهنشاهی پهلوی در دفتر ناحیه اصفهان* بسرپرستی آقای حاجی رسولیها تشکیل شد. در این دفتر رسورالعملها، بخشنامهها و آثار مهم اعضاء کتابخانهها نگهداری و یک نسخه از آن به مرکز مذکور در استانداری اصفهان ارسال میشود تا ارزشیابی لازم بعمل آید.

با همکاری سازمان عمران شاهینشهر و شهرداری این شهر و تلاش موثر آقای دکتر برومند نماینده مجلس شورای ملی و همکارانمان در دفتر ناحیه، کتابخانه ساخته و پرداخته ای به کانون واگذار شد.

همچنین قرار شد سازمان عمران شاهینشهر برای تهیه و تجهیز اتوبوس کتابخانه در منطقه بزخوار (شهرک-های اگز، دولت آباد، خورزرق، دستجرد، حبیب آباد و زمینه) با ناحیه اصفهان همکاری کند.

کتابخانه بروجن در تاریخ ۱۲/۱۱/۳۶ توسط پیمانکار



آقای بهرام بیضائی در میان اعضاء کتابخانه شماره ۲۵ ناحیه تهران

تحويل موقت گردید. تجبیز این کتابخانه بسرعت ادامه دارد و انتظار میرود بزودی مورد بهره برداری قرار گیرد. زمین کتابخانه خوانسار توسط شهرداری این شهر به کانون واگذار گردید.

در ماه گذشته ناحیه اصفهان، موفقیت چشم گیری در تدارک مقدمات اجرای طرح فرهنگی جدید داشته است. بویژه تفکیک سه زمینه را رعایت کرده و حتی



سخنرانی خانم لیلی ایمن (آهی) درباره ادبیات کودکان در محل کتابخانه شماره ۲ شیراز



آقای جوهری کتابدار روستایی در حال اهداء جوایز به دانش آموزانی که کتاب بیشتری مطالعه کرده اند



نمایشگاه نقاشی اعضای کتابخانه‌های شیراز

گرفت. نمایشگاه مزبور بمدت ۶ روزدایر، وبازدیدبرای عموم آزاد بوده است.

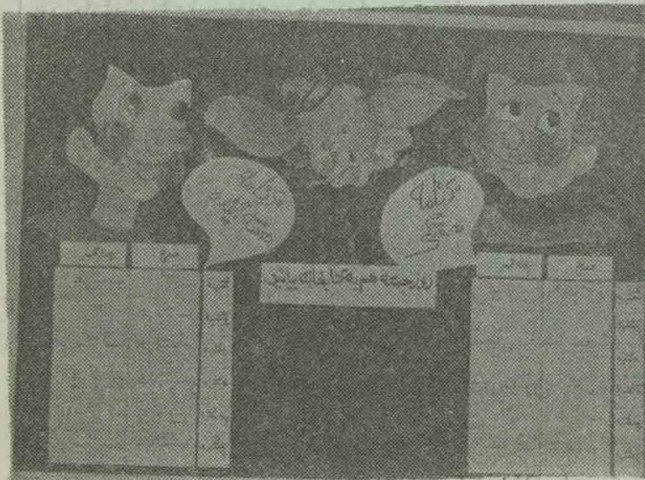
ناحیه خوزستان :

طی ماه گذشته علاوه بر روزهای عادی هفته، روزهای جمعه نیز کتابخانه‌های اهواز شماره ۱ و شماره ۲ و خرمشهر ۱ و ۲ و آبادان شماره ۱ و ۲ و مسجد سلیمان باز بوده که مورد استقبال اعضای قرار گرفت.

در طی این ماه کتابخانه شماره ۲ خرمشهر تعداد زیادی بازدیدکننده داشته است. همچنین تعدادی از اعضای دبستانهای شهری و روستائی از موزه خصوصی آقای بدر بازدید کردند.

کتابخانه شماره ۲ آبادان در ماه گذشته، از کارهای دیواری ماههای گذشته کتابخانه که توسط کتابداران انجام شده بود نمایشگاهها ترتیب داد که بسیار جالب و ستودنی است. دوفتر از کتابرسانان روستائی ناحیه خوزستان که اخیرا جهت شهروستانهای شوشتر و آبادان و خرمشهر استخدام شده‌اند، طی این ماه با کمک و راهنمائی کتابرسان روستائی دشت میشان به روستاها رفته و بدانش آموزان دبستان روستای عین‌رو کمک کردند تا نمایشنامه «حسنک کجائی» را اجرا کنند.

زمین کتابخانه‌های شوشتر، سوسنگرد و بهبهان



اعلام برنامه هفتگی کتابخانه شماره یک اهواز



بازدید دانش‌آموزان جزیره مینو از کتابخانه شماره ۲ خرمشهر

کتاب امانت داده شده در تمام کتابخانه‌های این ناحیه کاملاً در سه‌زمینه فرهنگی مشخص شده که باین شرح است :

در زمینه علوم انسانی ۲۰۳۳۰ جلد

در زمینه علوم ۱۵۱۴۳ جلد

در زمینه هنر و ادبیات ۲۷۰۲۳ جلد

ناحیه فارس :

در تاریخ ۱۱/۱۱/۳۶ خانم لیلی ایمن (آهی) از کتابخانه شماره ۲ شیراز بازدید کردند. ضمن مذاکره با خانمهای کتابدار و تعدادی از اعضای حاضر در کتابخانه و مطالعه کارهای دیواری واستفسار از برنامه‌ها، وضعیت کتابخانه‌ها و شیوه اجرای برنامه‌های فرهنگی موردپسند ایشان واقع شد.

از طرف ناحیه از ایشان دعوت بعمل آمد که در تاریخ ۱۱/۱۱/۳۶ ساعت ۱۶:۳۰ جهت ایراد سخنرانی و مذاکره با کتابداران روستائی و عشایری ناحیه، اعضای کتابخانه‌های شیراز و تعدادی از کتابداران شهری در زمینه ویژگی‌های کتاب و ادبیات کودک در ایران در محل کتابخانه شماره ۲ شیراز حضور بهم‌رسانند.

برنامه مذکور حدود دوساعت بطول انجامید و مورد استقبال بسیار اعضای و کتابداران قرار گرفت. خانم آهی در زمینه سیر تکوین و تکامل ادبیات کودک در ایران و ذکر خصوصیات نویسندگانی که در این زمینه دست اندرکار بوده‌اند، و همچنین ویژگی‌های یک کتاب خوب، نحوه انتخاب کتاب و ضرورت مطالعه کتاب، خصوصاً نقش سازنده کتابخانه‌های قانون در سراسر کشور سخن گفتند، و به‌سئوالات کتابداران و اعضای نیز پاسخ دادند.

بمناسبت بزرگداشت روز ششم بهمن بادعوت قبلی از مقامات اداری و فرهنگی شیراز، نمایشگاه نقاشی اعضای کتابخانه‌های ناحیه در محل گالری درسی شیراز برپا شد که بسیار مورد استقبال مدعوین قرار

تحویل پیمانکار شد و عملیات احداث کتابخانه‌های این سه شهر آغاز شده است.

ناحیه تهران :

تماشای سیرك

از بیست و شش کتابخانه تهران تعداد ۶۰۰ نفر در روز چهارشنبه تاریخ ۲۸/۱۰/۳۶ از سیرك بزرگ اروپا دیدن کردند. در نتیجه فعالیت پی‌گیر خانم یزدانشناس راهنمای فرهنگی کتابخانه‌های تهران، سیرك بزرگ اروپا از اعضای کتابخانه‌های كودك دعوت کرد که از برنامه‌های نمایشی این سیرك بازدید کنند. کتابداران و کارکنان کتابخانه‌های تهران از این برنامه استقبال کردند و اعضای فعال کتابخانه‌های تهران رابه تماشای سیرك مزبور آوردند. برنامه‌های نمایش ویژه سیرك برای اعضای کتابخانه‌های تهران از ساعت ۵ بعداز ظهر آغازشد و تا ساعت ۸ بعداز ظهر

ادامه داشت. با شرکت در این برنامه اعضای کتابخانه‌ها شبی فراموش ناشدنی داشتند.

سخنرانی آقای بهرام بیضائی در کتابخانه ۲۵

به دعوت اعضا و کتابداران کتابخانه شماره ۲۵ تهران، آقای بهرام بیضائی سینماگر و نویسنده بنام روزگار ما در روز دوشنبه ۲۶/۱۰/۳۶ به این کتابخانه آمدند و ساعتها درباره فیلمهای عمو سبیلو، سفر، غریبه و مه، و کتابهای حقیقت و مرد دانا، دنیای مطبوعاتی آقای اسراری، با اعضای کتابخانه به گفتگو نشستند. در پاسخ سئوال یکی از اعضا که پرسید: «فیلم خوب و کتاب خوب، چه خصوصیات باید داشته باشد.» گفتگوی مفصل و جامعی باینچه‌ها داشتند. در این برنامه علاوه بر اعضای کتابخانه ۲۵، گروهی از اعضای کتابخانه ۱۲ همراه چندتن از کتابداران شرکت داشتند.

گزارش کمیته انتخاب کتاب

امور کتابخانه‌ها - آقای داوری از امور آموزش - آقای سرامی رئیس مرکز بررسی آثار کودکان و آقای میرزائی، در این جلسه شرکت داشتند.

شش نفر از افراد مذکور جدید بودند و برای نخستین بار به کمیته دعوت شدند تا انتخاب کتاب با سرعت بیشتری صورت گیرد. در این جلسه، مجموعاً ۴۳ عنوان کتاب بررسی شد، که ۱۶ جلد آن مورد قبول اعضا کمیته قرار گرفت، و ۱۹ جلد مردود شناخته شد و ۸ عنوان کتاب جهت مطالعه بیشتر به بررسی کننده دوم سپرده شد.

در تاریخ ۱۷/۱۱/۳۶ هجتمین جلسه کمیته بررسی و انتخاب کتاب کانون با شرکت ۱۸ نفر اعضاء کمیته بترتیب زیر انجام شد :

خانمها: پوریا از کتابخانه شماره ۱۶ - غفاری از کتابخانه شماره ۲۰ - حبیبی و معتمدی از کتابخانه شماره ۲، خسروشاهی از کتابخانه شماره ۱۷ - دانشور از کتابخانه شماره ۱۲ - سبیلی از کتابخانه شماره ۳ - خانم یزدانشناس راهنمای فرهنگی ناحیه تهران - آقایان هومن، بیان‌فر، سنائی، جواهری، کارشناسان منطقه ۲ امور کتابخانه‌ها - آقای حاج مشهدی کارشناس منطقه ۱

پیام ناحیه کتابخانه‌ها (بقیه)

نویسی اعضا و تهیه نقد و بررسی توسط کتابداران کتابخانه‌ها انجام میشود. در برخی کتابخانه‌ها بامنابع معتبر و متعدد اقدام به تهیه نشریات مسلسل نموده‌اند که بوسیله آنها همراه به معرفی مختصر و چکیده یکی از دوره‌های تاریخی و سلسله‌های حکومتی ایران به نوجوانان پرداخته میشود و متن خلاصه نشده آن بصورت بررسی و تحقیق در آرشیو کتابخانه نگهداری میگردد. محمدحسن ترشیزی

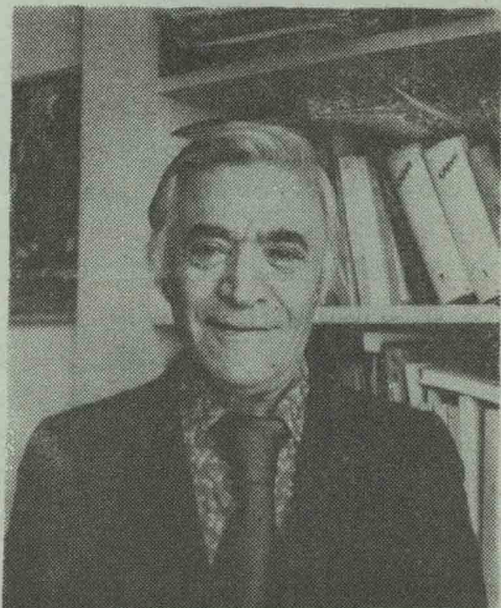
توسط اعضا کتابخانه‌ها، تشکیل گروه تحقیق در برخی کتابخانه‌ها برای بررسی و تحقیق شهری و روستائی و منوگرافی، از روستاها که نتیجه آن بصورت گزارش، مقاله، عکس، نوار کاست، آثار دستی طی کارهای دیواری و نشریات مختلف در کتابخانه‌ها منعکس میگردد.

نوشتن شعر و مقاله تهیه خلاصه نویسی و قصه -

خاطرات يك مترجم

(۱۱)

محمد قاضی



همان دم حیوان ترسو کار خود را کرد: مایع رقیق و زرد رنگی به پیش سینه مرد ریخت و کت و پیراهن او را ملوث کرد. یکی از مسافران به او تذکر داد که چرا به هشدار من توجه نکرده است. معلوم شد که آن مرد حرف مرا نفهمیده و اکنون بیشتر از این بابت به تعجب دچار شده بود که من از کجا چنین چیزی را می دانستم.

این معطلی سه ساعته باعث شد که شب را در زنجان بمانیم. وقتی پول شام محقر خود را دادم حساب کردم که اگر در مسافرخانه بخوابم پول صبحانه و ناهار فردا را نخواهم داشت. این خویشاوندان ثروتمند و خسیس من با همه ارادتی که به قول خودشان به دکتر جواد قاضی بزرگ خانواده داشتند نه لباس آبرومندی تنم کردند و نه حتی آنقدر خرج سفر به من دادند که به سلامت به مقصد برسم. از راننده اجازه خواستم که شب را در داخل اتوبوس بخوابم. حدس زد که پول کرایه اتاق را ندارم، دلش سوخت و پیشنهاد کرد که به خرج او در مسافرخانه بخوابم. چند قرانی را که برایم مانده بود نشانش دادم و گفتم پول دارم ولی می ترسم رختخواب مسافرخانه ساس یا شپش داشته باشد، غافل از اینکه لباسهای کهنه و پاره خودم پراز شپش بود. او هم فهمید که بهانه است و به خنده اجازه داد، و من آن شب را تا صبح روی صندلی راحتی ته اتوبوس با لباس و بی هیچ رواندازی خوابیدم. با اینکه تابستان بود شب هوا خنک شده بود و من از دو سه عطسه ای که صبح وقت بیدار شدن کردم فهمیدم که شب هنگام سرما خورده ام.

وقتی ناهارمان را در قهوه خانه هشتگرد خوردیم دیگر دیناری برای من باقی نمانده بود. ساعت دو و نیم بعد از ظهر روز دوم تیرماه بود که در گاراژی در بیرون دروازه قزوین تهران پیاده شدیم. من باری با خود نداشتم و با نشانی خانه عمویم که به يك درشکه چی نشان دادم سوار درشکه اش شدم.

ساعت سه بود که درشکه چی مرا در کوچه نظامیه، در میدان بهارستان پیاده کرد و دو ریال کرایه خواست. خجلت نداشتن دو ریال کرایه کشنده بود. مهلت خواستم که در خانه را بزنم و پول او را از

بالاخره این طلسم شکست و اتوبوس حامل مسافران تهرانی که یکی از ایشان من بودم با سلام و صلوات از گاراژ تبریز حرکت کرد. صبح اول تیرماه ۱۳۰۸ نزدیکهای ساعت نه بود. در بین راه ماشین عیب و علتی پیدا کرد و ما همه دو سه ساعتی در صحرا ویلان و سرگردان ماندیم. زن و مردی که ظاهرا خارجی بودند با همین اتوبوس به تهران می رفتند. در آن حال که مسافران در صحرا ولو بودند و همه انتظار درست شدن ماشین را می کشیدند آن زن و مرد خارجی محو تماشای لاک پشتی شده بودند که بی اعتنا به همه چیز و همه گس آرام آرام به راه خود می رفت. من هم محو تماشای آن دو نفر شده بودم و متعجب از اینکه چرا چیزی به این پیش پا افتادگی این همه نظر ایشان را جلب کرده است. هر دو از تماشای آن حیوان سیر نمی شدند. یکدفعه مرد خم شد و خواست لاک پشت را از زمین بردارد و زیر شکمش رانگاه کند. من به خصوصیات این حیوان که بارها در ده دیده بودم خوب وارد بودم و می دانستم که اگر مزاحمش بشوند از ترس کثافت خواهد کرد. به مرد خارجی هشدار دادم که مراقب لباسهای خود باشد، ولی او مثل اینکه نشنید یا نفهمید توجهی به حرف من نکرد و لاک پشت را بی هوا تا مقابل چشمانش بالا برد. در

اهل منزل بگیرم. چند بار در زدم تا آخر جوانک ترك خواب آلوده‌ای که معلوم بود نوکر است در را گشود و باخسونت تمام پرسید که کیستم و چه می‌خواهم. گفتم برادرزاده آقا هستم و از ولایت آمده‌ام و پول کرایه درشکه را ندارم، و خواهش کردم که او بپردازد. نگاهی حاکی از ناباوری به سر تا پای کثیف و مندرس من انداخت و نتوانست قبول کند که اربابش چنین خویشاوندی نباشد. عذرخواست که آقا خواب است و در را به رویم بست و رفت.

از این طرف هم غرغر درشکه‌چی، تلخ‌تر از در بستن نوکر، بلند شد و ناراحت‌م کرد. جلیقه‌ای در زیر کتتم پوشیده داشتیم که نوتر از خود کت مانده بود و شاید يك تومانی می‌ارزید. آن را از تنم در آوردم، به درشکه‌چی دادم و شماره‌اش را هم برداشتم تا بعداً پول او را برایش بمرم و جلیقه‌ام را پس بگیرم. به اکراه پذیرفت و غرغرکنان رفت، و من در آن هوای گرم، در آن کوچه تنگ و کوتاه که بن بست بود و سایبانی هم نداشت نزدیک به دو ساعت قدم زدم. انتظار بالاتر از همه ناراحتیهای دیگر کلافه‌ام کرده بود. نزدیک‌های ساعت پنج بود که بار دیگر در بار شد و همان نوکر ترك مرا صدا زد. معلوم شد که آقا و خانم از خواب بیدار شده‌اند و نوکر ماجرای آمدن و در زدن و پول خواستن مرا به ایشان گزارش داده است. امر به احضارم فرمودند و نوکر مرا به درون برد. از نگاه کراهت‌بار توام با تأثیری که عمویم به سر تا پای من انداخت فهمیدم که چقدر از دیدن من با آن سر و وضع فقیرانه ناراحت شده است. دست خانم و آقا را بوسیدم و نشستم. از آن لحظه بعد، فردی از افراد خانواده عمو بودم.

چند روزی نگذشت که متوجه شدند برای پذیرش رسمی من در خانواده عمو لازم است که مرا گندزدایی کنند. خانم از دیدن شپشهای تنم که رختخواب را آلوده بود، و بیم آن می‌رفت که به رختخوابهای دیگر نیز سرایت کند به نوکر دستور داد موقتاً رختخواب مرا به اتاق خودش ببرد و من شبها در آنجا بخوابم. در باطن از این توهین ناراحت شدم، ولی چون احساس می‌کردم که موجه است ناراحتی خود را آشکار نکردم؛ اما نمی‌دانم چرا وقتی به من تذکر دادند که پاهایم بوی بد می‌دهد و باید زود زود پاهایم را بشویم سخت به دماغم برخورد و قیافه گرفتم. روز پنجم بود که لباسهایم را از سر تا پا نو کردند، رختهای کهنه‌ام را آتش زدند و از قرنطینه درم آوردند؛ و چون از آن جلیقه کذایی که به گرو دو ریال کرایه درشکه رفته بود یاد کردم گفتند بهتر است آن را فراموش کنم. کم‌کم حس می‌کردم که دارم ریخت آدم پیدا می‌کنم. کیفیت غذاها و فراوانی میوه‌های مختلف هم موجب شده

بود که آبی به زیر پوستم برود و رنگ و رویی پیدا کنم.

در خانه، همه به طرز فارسی حرف زدن من با آن لهجه غلیظ کردی و آن لفظ قلم گفتن کتابیم می‌خندیدند ولی چون کمتر جنبه تمسخر داشت و اغلب توأم با تصحیح غلطها بود به دل نمی‌گرفتم. حرف زدن مردم کوچه و بازار را بزحمت می‌فهمیدم و با گفته‌های فروشندگان دوره‌گردی که میوه یا سبزی یا چیزهای دیگر می‌فروختند و در کوی و برزن در وصف کالاهای خود به صدای بلند داد سخن می‌دادند آنقدر بیگانه بودم که انگار همه به زبان اسپانیولی حرف می‌زدند. خوشبختانه برای تصحیح غلطهایم و راهنمایی در شیوه فارسی حرف زدن به لهجه تهرانی معلم زیاد داشتم، چون پدر و مادر و دو برابر و خواهر زن عموی من در همان خانه در طبقه زیرین ساکن بودند و همه بیدریغ در فارسی کردن زبان و لهجه من کمک میکردند. سید ابوالقاسم پدر زن عمو که من با او بیش از همه سر و کار داشتم آدم عجیب و جالب توجه‌ی بود. مردی بود از یادگارهای دوران قاجاریه که در جوانی صوت خوبی داشت و گویا مؤذن دربار بود. سواد خواندن و نوشتن هیچ نداشت ولی در هوش و ذکاوت اعجوبه‌ای بود و در مکتب اجتماع، در خدمت استاد زندگی، چندان نکته آموخته بود که از خیلی باسوادها بیشتر و بهتر چیز می‌فهمید. مقارن همان زمان که عمو تازه از اروپا برگشته و مستشار استیناف شده بود سید ابوالقاسم از طریق دعوایی که در دادگستری داشت با عموی من آشنا شده و عمو کمک زیادی به او کرده بود.

سید ظاهرآ به جبران محبتها، دکتر را به خانه خود دعوت می‌کند، و چون از صفا و سادگی او خوشش می‌آید و تشخیص می‌دهد که برای دختر بزرگش امیر سادات خانم دامادی بهتر از او پیدا نخواهد کرد کم‌کم دامنه این معاشرت را وسیع‌تر می‌کند و به گوش دکتر می‌خواند که اگر مایل به تجدید فرمایش باشد زنی بهتر و نجیب‌تر از امیر سادات خانم پیدا نخواهد کرد، چرا که دختر جوان است و خوشگل و تا کلاس نهم درس خوانده و با هوش و با سلیقه و کدبانو است. امیر سادات خانم هم که پانزده سالی از دکتر کوچکتر و براستی مثل پدرش زبر و زرنگ و تیزهوش بود از این وصلت حسن استقبال کرد، خاصه که داماد دکتر فرنگ دیده بود و به سه زبان خارجی (آلمانی، انگلیسی و فرانسه) به خوبی آشنایی داشت، مضافاً بر اینکه از ریخت و قیافه موقر و برازنده و موقعیت اجتماعی خوبی هم برخوردار بود. در آن زمان چنین فرصتی برای هردختری پا نمی‌داد و برای دختری از خانواده‌ای متوسط و مذهبی که با زرق و برق خانواده-

های اشرافی ناآشنا و از این لحاظ چشم و گوش بسته بود ایده آل بود. عمو داماد سید شد و امیرسادات به مهین خانم تبدیل گردید، و خواهیم دید که این زن نیز به حقیقت برای عمو ایده آل بود، چه علاوه بر اینکه زنی نجیب و دلسوز و خوش قلب و کدبانویی تمیز و با سلیقه و آشپزی ماهر بود رفیقی با وفا و شاکرد خوبی برای دوران زندگی عمومی من شد و در فراگرفتن زبانهای خارجی در محضر شوهرش چندان استعداد نشان داد که مایهٔ اعجاب بود. از زیبایی صورت نیز بی بهره نبود، و لذا این معامله از هر جهت به سود عمو تمام شده بود.

باری، صحبت از هوش و فراست سید ابوالقاسم بود. مولای روم در مثنوی، آنجا که صحبت از عقل به میان می آورد اشاره به دو قسم عقل می کند. خوب است از زبان خودش بشنویم:

عقل دو عقل است: اول مکسبی

که در آموزی چو در مکتب صبی
عقل دوم در میان جان بود،

چشمهٔ آن چشمهٔ حیوان بود
و مصداق این دو عقل درست عمومی من وسید بودند که عمو عقل مکسبی یا اکتسابی داشت و سید عقل «در میان جان» یا عقل ذاتی، و آشنایی بیشتر با داماد و پدر - زن موجب می شد که آدم بیشتر به کنه گفتهٔ مولانا پی ببرد و درستی نظر او را درک کند.

در اینجا بد نیست به موردی اشاره کنم که روشنگر میزان هوش و استعداد و تجربه اندوزی سید بود و نشان می داد که اگر این مرد سواد می داشت چه شخصیت بارزی پیدا می کرد و چگونه به احتمال قوی یکی از سیاستمداران بنام کشور می بود. و نیز از این مورد می توان نتیجه گرفت که چگونه گروهی از بزرگان و حتی پیغمبران بوده اند که درس نخوانده و مکتبی بجز مکتب اجتماع و زندگی ندیده بودند ولی «به غمزه مسئله آموز صد مدرس» شده، حرفها زده و نظریه ها ابراز کرده اند که براستی پرمغز و حکیمانه بوده است؛ چند سال بعد، زمانی که من در کلاس دهم بودم و سید ابوالقاسم هنوز دعوایی در دادگستری داشت که در مرحلهٔ تبادل لوایح بود روزی از من خواست که لایحه ای به عنوان دادگاه در رد اظهارات مدعی او بنویسم. خندیدم و گفتم یک دانش آموز متوسطه از قانون و حقوق چه می داند که بتواند برای شما لایحه بنویسد. گفت باکی نیست، من نمی خواهم که تو برای من لایحه تنظیم کنی؛ تو فقط بنویس، من خودم می توانم لایحه انشاد کنم ولی سواد خواندن و نوشتن ندارم... و آن وقت یک صفحه کاغذ ورق بزرگ به دستم داد و شمرده و متین - درست مثل یک وکیل مبرز - لایحه اش را دیکته کرد. و براستی کلمات

آن دیکته چنان متین و شیوا و اصطلاحات آن درست و بجا و استدلالها قرص و حق بجانب بود که ظاهرا هیچ دست کمی از لوایح تنظیمی و کلای کارکشته نداشت، و من بسیار حیرت کردم.

دیگر از خصوصیات سید دقت و وسواسی بود که در خرید لوازم روزمره داشت و نیز حوصله و سماجی بود که در رفتن به بازار و چانه زدن با فروشندگان به خرج می داد. او به خوب و بد انواع سبزیها و میوه ها و اجناس خوراکی چون گوشت و پرنج و روغن و بنشن و غیره وارد بود و چندان در قیمت کردن آنها چانه می زد و می رفت و برمی گشت و قسم می خورد و قسم می داد که جان فروشنده را به لب می آورد و همه را ذله می کرد، و من اغلب می دیدم که تا سر و کلهٔ سید از دور پیدا می شد اخم کاسیها توی هم می رفت و خود را به خدا می سپردند، و گاه نیز قیمتها را بسیار بالاتر از واقع می گفتند تا پس از چانه زدنهای بی حساب به قیمت دلخواهشان برسند. بعدها من از این سبک و سیاق چیز خریدن نکته ها از سید آموختم که در زندگی بسیار به دردم خورد.

خانم بزرگ - مادر زن عمو - برخلاف شوهرش زنی ساده و بی آزار بود که کاری به کار کسی نداشت. خواهر زن عمو - افسر خانم - لعبتی طناز بود که من به خوشگلی او کم دیده بودم. افسر دختری ساده دل و سربهوا بود و ماجرای غم انگیزی پیدا کرد که بجای خود خواهم آورد. دو برادر زن عمو - امیرخان و ناصرخان - درست نقطهٔ مقابل هم بودند. امیرخان در هوش و زرنگی و شیطننت لنگه پدر بود و زود هم جوانمرگ شد ولی ناصرخان که بعدها افسر شد و هم اکنون بازنشسته است در سادگی و پاکی تالی مادر بود.

باری، به انتظار فرارسیدن مهرماه و باز شدن مدارس روزشماری می کردم و دلم می خواست هرچه زودتر به مدرسه بروم. روزهایم در خانه به بیکاری می گذشت و اگر مصاحبت افسر خانم و برادرش ناصرخان نبود سخت کسل می شدم. دو ماهی از آمدنم نگذشته بود که یک روز خانم از دست بدقلقیها و شاید هم دله دزدیهای نوکر ترك خانه به تنگ آمد و جوابش کرد. شاید بودن من نیز دلگرمی موجبی بود که خانم ناز خدمه را نکشد و در صورت عدم رضایت به حسابشان برسد.

نزدیکهای ظهر بود و خانم برای نخستین بار مرا صدا زد که به بازار بروم و نان و سبزی و یخ بخرم. نمی دانم چرا چنین دستوری را نسبت به خود توهین تلقی کردم و از رفتن سر باز زدم. فکر می کردم با این عمل تا به حد یک نوکر یا خانه شاگرد تنزل خواهم کرد، و بسیار عارم می آمد که زنپیل به دست بگیرم و

در کوچه بار ببرم. در مه‌آباد هرگز چنین کاری نکرده بودم و وضع خانه قاضی بزرگ در آنجا طوری نبود که نیازی به خدمت من باشد. باد «ارباب‌زادگی» در کله‌ام بود و هنوز زود بود بفهمم که بزرگی و بزرگ‌زادگی به اصل و نسب و به این تفرعنهای احمقانه نیست و کار کردن یکی از مظاهر شرف و اصالت آدمی است. خانم از نافرمانی من یکه خورد و سخت متعجب و مکدر شد، و بعد از ظهر که آقا از اداره برگشت موضوع را با او در میان نهاد. خود شما خوب می‌توانید حدس بزنید که عمو به چه حالی شد و چگونه دیگ خشمش به جوش آمد و چه توپ و تشرها به من زد. زن و شوهر به باد ملامت گرفتند و چنان تند و بی‌امان به من حمله‌ور شدند که نمی‌دانستم جواب کدامشان را بدهم: - تو خیال می‌کنی که هستی؟ آدم که با کار کردن برای خانه خودش نوکر نمی‌شود. مگر تا به حال که نوکر داشتیم کسی کاری به تو مراجعه می‌کرد؟ این بازیهای احمقانه را کنار بگذار و آدم بشو! اگر توانان نخری پس که بخرد؟ آقا به بازار برود؟ من بروم؟ تو اگر نان نخری چه خواهی خورد؟ که به تو گفته که به بازار رفتن یا کار کردن برای خانه عیب است؟ من ساکت سر به زیر انداخته بودم و جوابی نداشتیم. عمو نهیب زد که:

- چرا خفقان گرفته‌ای؟ حرف بزن! پس که برود و مایحتاج زندگی را بخرد؟ پس فایده تو در این خانه چیست؟

جراتی به خود دادم و گفتم:

- من آمده‌ام درس بخوانم، نیامده‌ام که نوکری بکنم.

گفت: احمق، مگر کمک کردن به کارهای خانه نوکری است؟ برو گمشو!

من به آشپزخانه خزیدم و در گوشه‌ای کز کردم. ظرف ناهارم را درست به همان وضع که غذا جلو سگ یا گربه می‌گذارند روی سکوی آشپزخانه انداختند و رفتند.

عصر که آقا و خانم از خواب بیدار شدند به‌هنگام صرف چای عصرانه اتمام حجت خود را به عنوان من تکمیل کرده بودند و عمو برعهده گرفته بود که آن را به من ابلاغ کند. این بار زن عمو ساکت نشسته بود و عمو حرف می‌زد. با اینکه صحنه اعلام اتمام حجت بود و خشونت از سر تا پای مجلس می‌بارید یک چای هم برای من ریختند و اجازه نشستن دادند. عمو آغاز سخن کرد و چنین گفت:

«گوش کن پسر! تو یتیمی بودی که در مه‌آباد بی‌کس مانده بودی و امکان ادامه تحصیل نداشتی. چندین بار نامه نوشتی و التماس کردی و حتی کار سماجت را به وقاحت رساندی که ما تو را به تهران

پیش خودمان بیاوریم و به مدرسه بفرستیم. اینک ما این کار را کرده و تو را آورده و به فرزندی پذیرفته‌ایم و می‌خواهیم در اول سال تحصیلی به مدرسه‌ات بفرستیم. اینجا مه‌آباد نیست که در دستگاه عریض و طویل و بی‌در و بی‌بکر قاضی خدم و حشم زیاد باشند و نیازی به کار تو نباشد. اینجا فقط منم و زنم و تو، و هر کدام کاری داریم: من به اداره می‌روم و خرج زندگی را تأمین می‌کنم، خانم کدبانو است و غذا می‌پزد و کارهای خانه را اداره می‌کند، تو هم باید غیر از درس خواندن که کار خودت است و برای آتیه خودت - و تازه هنوز هم که شروع نشده است - خریدهای بیرون و خرده - کارهای جزئی منزل را انجام بدهی. تا وقتی در این خانه نوکر یا کلفت هست نیازی به کمک تو نیست، ولی وقتی به جهتی از جهات هیچ‌یک از این دو نباشند بدیهی است که تو باید کارشان را بکنی. بنابراین دیگر نشنوم که فیس و افاده بیجا بفروشی و لاف در غربت بزنی و گنده‌گوزی کنی! ما اینجا انگل نمی‌خواهیم. از فردا صبح، - می‌فهمی؟ - از فردا صبح تا وقتی که خدمتگاری پیدا نکرده‌ایم باید هرکاری که گفتیم بکنی: سماور آتش کنی، ظرفها را بشویی، اتاقها را جارو بزنی، خرید بازار را طبق دستور خانم انجام بدهی، و خلاصه هرکاری که ضروری باشد و از عهدهات بریاید بکنی. کار کردن برای خانه خود نه تنها از ارج و قدر کسی نمی‌کاهد بلکه نشانه دلسوزی و ابراز یگانگی و صمیمیت است و بر منزلت و احترام شخص می‌افزاید. حال فکرها را بکن! اگر می‌خواهی با ما زندگی کنی و درس هم بخوانی باید مطیع اوامر من و خانم باشی و این لوسبازیهای احمقانه را کنار بگذاری. از فردا اگر همه این کارها را که به تو گفتم کردی چه بهتر، و گرنه فوراً بلیتی برایت خواهیم خرید و تو را به مه‌آباد پس خواهیم فرستاد تا اگر خیال‌آقایی داری همانجا بکنی. اینجا جایی برای آقایی کردن نیست. بنابراین من و خانم منتظریم که تا فردا صبح اول وقت تکلیف خود را با ما روشن کنی و صریحاً بگویی که کار می‌کنی یا بلیت برگشتن می‌خواهی. و تو اگر بچه با فهم و شعوری باشی باید عقلت به مصلحت خودت برسد و بفهمی که کدام یک از این دو راه را باید انتخاب کنی.»

نخوت احمقانه‌ای که در سرم بود و باعث شده بود که من خود را «آقازاده» و تافته جدا بافته‌ای بدانم مانع بود از اینکه فی‌المجلس حرفهای آقا را تصدیق کنم و به درستی آنها پی ببرم. حرفهای عمو بسیار منطقی بود و من هیچ جوابی نداشتیم بدهم. با این حال چایی نخورده از اتاق بیرون پریدم و در گوشه‌ای پنهان شدم. شب هم از غصه شام نخوردم و کسی هم مرا برای شام خوردن صدا نکرد. موقع خواب، تا مدتی از

نقدی بر فیلم «مسافر» ساخته‌ی «عباس کیارستمی»

کلاس قاسم از اکبر کمک می‌خواهد برای بدست آوردن پول و اکبر چندان به او گوش نمیکند، قاسم میگوید: «اکبر آقا تو دوستمی.» ولی هیچوجه مشترکی بین آنها نیست. اکبر کسی است که در موقع لزوم به دادقاسم میرسد (برای فروختن اشیاء و مدل شدن برای عکس گرفتن قاسم) اکبر زیاد فوتبال بازی نمیکند، (اولین صحنه های فیلم که قاسم فوتبال بازی میکند و اکبر به او خبر میدهد که مدرسه دیر شده است) پس نمیداند که بر قاسم چه میگذرد پس به او پیشنهاد میکند که او به تهران نرود. زیرا میترسد و این ترس در وجود همه ما است. ولی قاسم این ترس را بخاطر هدفی که دارد کنار میگذارد. حال میرسیم به مسئله‌ای که قاسم را از پدر، از اکبر و... جدا میکند. پدر قاسم دیگر فسیل شده است ولی قاسم با انجام يك عمل به طرح خود موجودیت می‌بخشد، و آن عمل عصیانی است که می‌کند.

«در مبارزه، کیفیت روح است که به حساب می‌آید و انسان را می‌نمایاند نه خصال.» (۳) قاسم دیگر خسته شده است که از بس عکس قهرمانان فوتبال را در مجله دیده است، خسته شده است که در فوتبال خود را به جای آنان - قهرمانان - دیده است. حال او می‌خواهد به تهران بیاید و بازی را از نزدیک تماشا کند. می‌خواهد قهرمانان مورد علاقه‌اش را تشویق کند و تیم دلخواهش را. برای آمدن به تهران پول احتیاج دارد. از خانه پول برمی‌دارد. مادر می‌فهمد. می‌آید تا شکایت او را به مدیر بکند.

با دو نفر دیگر در این‌جا آشنا میشویم که همه ما با آنها برخورد داشته‌ایم و داریم: معلم و مدیر. با شناختی که فیلمساز از آنها دارد می‌تواند بفهمد که آنها به چه چیز نیاز دارند، چه استدلالی در مورد مسائل دارند و منطقشان چگونه کار میکند. همیشه در مقاله‌ها می‌خوانیم که می‌گویند: معلم مفلوبك است، بدبخت است، ضبط صوت شده است، ولی آیا تمام این حرفها را آن چندنما در فیلم نگفت؟ من می‌گویم: گفت. زیرا معلم در کلاس فکرش بی‌اجاره خانه، خرج خانه و چیزهای دیگر است. پس نمی‌تواند در کلاس باشد، به بچه‌ها درست درس بدهد. حتی کاری را که به بچه‌ها می‌گوید نکنید، خودش انجام میدهد (نمایی که

«مسافر» فیلمی است رئالیستی، پس باید آنرا با مختصات و مشخصات يك فیلم رئالیستی بررسی کرد. میدانیم که «چون ارزش‌های اجتماعی، اخلاقیات، آداب و رسوم، معتقدات عمومی، ذهنیات و خصوصیات فردی، نمودهای شرایط اجتماعی معینی است، هرگاه حقیقت مورد خواست باشد این نمودها را بایستی تحت شرایط اجتماعی که آنها را پدید آورده مورد بررسی قرار داد.» (۱) يك اثر رئالیستی «محیط اجتماعی را به عنوان يك منظره نگاه نمی‌کند، بلکه آنرا در حکم عامل جاندار می‌بیند که ماهیت حوادث را تعیین می‌کند» (۲) به همین دلائل و حرفها و با علم به اینکه هرانسانی زاده محیط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و وضع حاکم بر اجتماع خود است؛ خانواده قاسم، خانواده‌ای است که فقط می‌تواند نان بخورد و نمیری پیدا کند. با جان کندن پدر در خارج از خانه - که مسلم با فحش و دعوا و توسری خوردن از صاحب کار همراه است - زیرا پدر قاسم حرف نمیزند، او در مقابل هیچکس حرف نمی‌زند. مادر بزرگ قاسم قالی می‌بافد و مادر قاسم کارهای خانه را انجام میدهد و فقط حرف میزند چونکه کار دیگری از او ساخته نیست. آنها خسته‌اند، هرکس بخواهد برخلاف آنچه که آنها می‌گویند عمل کند، او را نصیحت مادرانه میکنند و حتی سرش نیز داد می‌زنند. آنها نمی‌خواهند یا بهتر گفته باشم نمی‌توانند شرایط قاسم را درك کنند. قاسم پسری است که در خانه نمی‌تواند حرفی بزند (صحنه شب در اتاق). بیشتر مواقع حرفش را بریده‌اند، کتکش زده و هرکار خواسته‌اند با او کرده‌اند. شاید قاسم پدرش است ولی از نوع كوچك آن.

قاسم در خارج از خانه است که شخصیت اصلی خود را نشان میدهد. کاپیتان تیم محلی است که کمتر پیروز میشوند. دوست نزدیک او در خارج از خانه اکبر است. اکبر و قاسم بظاهر روسوی هم دارند ولی در واقع می‌بینیم که آنها با هم فاصله فراوانی دارند. اکبر کسی است که اگر پیشرفت فراوانی در زندگی بکند، میشود همان معلم فیلم که بموقع راجع به او صحبت خواهیم کرد. ولی با این رفتار اکبر کسی میشود مانند پدر قاسم که شرحش گذشت. اکبر و قاسم با يك سری کلمات به هم نزدیک هستند (موقعی که در

قاسم را بخاطر خواندن مجله بیرون می‌کند و خودش شروع به خواندن مجله می‌کند به خاطر بیاورید) این معلم آدمی هم نیست که کوششی برای جدائی از این زندگی‌ای که در آن غرق شده است، بکند. در مورد معلم با چیزهایی که در دفتر یادداشتش می‌نویسد به این حرفها میرسیم و در مورد مدیر با استدلالی که در مقابل مادر قاسم میکند؛ میگوید: «مادرش توئی و پدرش هم اون. این بچه بهتر از این نمیشه.» این حرف نشان میدهد که او - مدیر - چگونه فکر میکند. مادر قاسم در مقابل این حرف خود را گناهکار میدانند (خجالت کشیدن مادر در هنگام تنبیه قاسم) ولی لاقلاً این را می‌توانیم درک کنیم که هیچ گناهی متوجه مادر قاسم نیست و نیز هیچ کدام از شخصیت‌های دیگر فیلم. در نمائی فوق‌العاده زیبا در فیلم، پس از اینکه قاسم تصمیم به فروختن اشیاء می‌گیرد و تقریباً شکست خورده است، می‌بینیم که قاسم و اکبر ایستاده‌اند و اکبر برای امتحان از قاسم لغت می‌پرسد: «بلند پروازی، بلند پروازی...» این لغات برای اکبر حرفی هستند دستمالی شده و بی‌حرمت. اکبر از این لغات میخواهد نمره فارسی بیاورد و شاید با اینکه معنی آنها را میداند، ولی نمی‌تواند به آنها جواب کامل بدهد. ولی قاسم به این لغات جواب میدهد، جوابش صحیح است و با تصمیم گرفتن در این مورد میخواهد به این حرفها جامه عمل بپوشاند. او میخواهد هرطور شده به تهران بیاید. حتی سر دوستان خود کلاه میگذارد، از تیر دروازه و توپ خود هم میگذرد. در این لحظات بازی فوتبال برای قاسم ارزشی ندارد بلکه قهرمانان هستند که فکر او را مشغول کرده‌اند.

از موقع تصمیم به رفتن و انجام این کار در گوشه و کنار کادرها چیزهایی می‌بینیم که به نوعی رفتن را القا میکند: درشکه، چرخ، موتور و... تمام اینها برای قاسم لذت بخش است.

وقتی بلیط می‌خرد دیگر باید از دوستش جدا شود به پشت درشکه می‌پرد و خیلی زود فاصله‌ای بین او و دوستش - اکبر - می‌افتد. حادثه‌ای که باعث میشود فاصله‌ای که بین قاسم و اکبر بود، نمایانده شود، و این فاصله را در این نماها می‌بینیم. اکبر دوست ندارد قاسم برود، ولی دیگر باید از هم جدا شوند چون که قاسم میخواهد سفر برود سفری که با عصیان همراه است. سفر برای قاسم عملی است که او را از پدر، از اکبر، از معلم و از مادرش جدا می‌کند و می‌توانیم به او، به عنوان یک انسان، بعنوان کسی که «عصیان میکند پس زده است» (۴) نگاه کنیم. عصیانی است اقلاً در جهت خواسته‌های خود.

وقت دیرگذر است و قاسم منتظر. اکبر در این

موقع نیز میخواهد به قاسم بگوید که نرود، و یا این که او را برای آخرین بار ببیند. گذشت زمان بسیار عالی و درست انجام می‌پذیرد، درست مثل خوابهایی که آدم در این موقع می‌بیند.

موقعی که می‌بینیم که ماشین دارد حرکت میکند و امکان دارد قاسم به آن - ماشین - نرسد، دلمان برایش می‌سوزد، اگر به ماشین نرسد؟ بهر صورت، قاسم به تهران میرسد. در جامعه‌ئی از نظر فرهنگی و اقتصادی ناهمگون، انسانهای عادی به چیزهای ساده دل می‌بندند، خیلی آدمها را می‌بینیم که درهم می‌لولند. آنها عاشقانی هستند بظاهر مثل قاسم ولی نه به پاکی و صداقت او، آنها بلیط را می‌خرند و چند برابر می‌فروشند. نوبت قاسم میرسد و بلیط تمام میشود. قاسم سرگردان میشود، به این طرف و آن طرف میرود. نکند که نتواند بازی را ببیند؟! اینجا لحظه تصمیم‌گیری است. قاسم آمده بازی را ببیند، و باید بازی را ببیند. زمان و مکان برای قاسم فراموش شده است. در این جا فیلمساز «روابط میان افراد را از یک طرف، و افکار و امیدها و خیالات واهی و نومیدی‌ها و زبونی‌های آنان را از طرف دیگر معلول علل معین اجتماعی میداند که در محیط معینی بوجود می‌آید» (۵).

قاسم دیگر فکر نمی‌کند که باید به ملایر بازگردد. حتی این اجازه را بخود نمیدهد، که راجع به آن فکر کند. هیچ چیز برای قاسم مثل دیدن بازی اهمیت ندارد. برای همین است که ۲۰ تومان پول بلیط میدهد، حتی به این فکر نمی‌کند حال که ۲۰ تومان پول بلیط داده از امجدیه تا سرآسیاب چطور به خانه فامیلشان برود؟ قاسم از همان آدمهایی است که دور افتاده‌اند از محیط طبیعی زندگی خود. ولی قاسم به این چیزها فکر نمی‌کند. چون میخواهد فوتبال را تماشا کند از خود بیخود میشود. وقتی وارد امجدیه میشود، دیگر تمام است، او انگار به آرزوی رسیده است و وقتی هم مطمئن میشود که جایی برای دیدن بازی وجود دارد، میرود تا در امجدیه برگردد. فقط در خواب است که فکر میکند که چه کار متهورانه‌ای انجام داده است. همان ترس را که در مورد اکبر گفتم، در این جاست که گریبان قاسم را می‌گیرد. و در مقابل این کار باید کیفر ببیند، فلک شود و کتک بخورد، که چرا پول از بچه‌ها گرفته است؟ که چرا امتحان فارسی نداده است؟ که چرا پول از خانه دزدیده است؟ از این همه کاری که کرده است، شاید خودش نیز تعجب کند.

ولی ضربه درست موقعی زده میشود که قاسم درمیابد بازی تمام شده است و باز او همان قاسمی است که نتوانسته است یک مسابقه را از نزدیک تماشا کند، تیم دلخواهش را تشویق کند، و از خود بیخود

انتخاب میکنند، و میبیینیم که در این فیلم چه کمکی به زنده بودن فیلم میکند. فقط در یکی دو مورد کار را شتابزده می بینیم. فی المثل موقعی که مادر قاسم پیش مدیر رفته است. دوربین در جلوی کادر مدیر را دارد و در ته کادر مادر را. ترکیب بندی این صحنه درست نیست. چرا که مقداری از پشت مدیر خالی است، ولی در ته کادر صورت مادر قاسم قطع شده است. به گفته خود کیارستمی زن هنرپیشه این صحنه ها را بدون داشتن دیالوگ از بر بازی کرده است و دیگر فرصتی نبوده است برای درست کردن کادر.

بهر صورت کار کیارستمی کاریست، عالی، انسانی، صادق، صمیمی. باشد که در کارش موفقیت بیشتر پیدا کند.

خسرو پیغامی

هنرجوی دوره دوم کلاسهای فیلمسازی

- ۱- رئالیسم و ضد رئالیسم - دکتر میترا.
- ۲- همان کتاب.
- ۳- آنتیگونه ولذات تراژیک - نوشته آندره بونار - ترجمه: شاهرخ مسکوب.
- ۴- بیگانه - آلبر کامو.
- ۵- رئالیسم و ضد رئالیسم - دکتر میترا.

فیلم تمام می شود ولی میگویم: شروع فیلم درست موقعی است که فیلم تمام میشود. ما باید راجع به قاسم فکر کنیم. قاسم از امجدیه بیرون آمده، نمیداند کجا برود، بازی را ندیده (این مسئله او را خیلی اذیت میکند)، گرسنه اش است، پول ندارد، شب شده، نمی داند کجا برود، پدر و مادرش در این فکر هستند که کجا رفته است؟ اینها تمام قدرت فیلم است که این فکرها را در ذهن ما باعث میشود.

حال میتوانم بگویم: با این همه قاسم که من و تو در خیابان می بینیم و خیلی سرسری از کنار آنها می گذریم، کیارستمی یکیشان را بما نشان داده و چه درست نشان داده است که میتوانیم بگوئیم او را «میشناسیم».

فیلم از نظر تکنیک کارگردانی کاریست بسیار عالی. و بخاطر موفقیت در گرفتن بازیهاست که می توانیم بگویم فیلمساز در کارش به صمیمیتی میرسد که انسان را اقناع میکند.

در مورد صدا برداری سر صحنه، میدانیم که کیارستمی صدای زنده را همیشه برای فیلمهایش

خاطرات يك مترجم (بقیه)

ناراحتی خوابم نبرد و در رختخواب خود گریستم. راستی چه بایستی کرد؟ برگشتن به مهاباد؟ با چه رویی و به چه امیدی؟ نه، نه! این فکر که اصلا مطرح نبود! من پلهای پشت سر خود را خراب کرده بودم و دیگر جایی در آنجا نداشتم. دارای علاقه و کس و کار نزدیکی هم نبودم که به امید آنها برگردم. تازه برمی گشتم که چه بکنم؟ در آنجا حداکثر همان آموزگار قصبه «کلبرضاخان» می شدم با همان درآمد ناچیز و زندگی بخور و نمیر، بدون وجهه ای یا امید به آتیه ای. نه. این هیچ درست نبود. پس ناچار می بایست تسلیم شد، دندان روی جگر گذاشت و تن به کار داد.

مثل اینکه بعد از اشک ریختنهای و سبک سنگین کردنها همان شب تصمیم خود را گرفتم، چون صبح زود که برخاستم پیش از اینکه آقا و خانم بیدار شوند سماور را آتش کردم، رفتم نان و کره و پنیر خریدم و میز صبحانه را چیدم. خانم وقتی بیدار شد و همه چیز را آماده و چیده دید خوشحال شد و آقا را نیز در این خوشحالی خود شریک کرد. از آن پس به زعم ایشان و براستی پسر خوب و عاقلی شدم و هرکاری که می گفتند می کردم. یادم می آید که يك روز هم آب حوض کشیدم و حوض را شستم، و يك روز هم زغال سرند کردم. در ضمن از خریدهای روزانه که برای خانه می کردم خانم بی برد که نوکر از سرهرقلمی چقدر می دزدیده است.

پیه سوز زندگی نمیکردند و از وجود برق و چیزهایی که از برق نیرو می گرفت مثل ضبط صوت رادیو تلویزیون و صدها وسیله دیگر بی خبر بودند و با اکتشافی که ادیسون کرد مسیر تاریخ را عوض کرد. بالاخره من معتقد باین هستم که همه اینها بدست بشر و در فکر بشر پرورش پیدا میکند یعنی ما قادر به کارهای خیلی بزرگ هستیم. ناراحتی من از این بود که بجای برف باران می آمد و نمیتوانستم کاری بکنم خلاصه آن روز هم گذشت نمیتوانم چندروز یا چند هفته بعد بود که روز سه شنبه دوباره دیدم هوا تیره و تاریک شد ابرها آمدند بطوریکه در روز مردم چراغ روشن کردند. از سرمای هوا که همراه با سوز کشنده ای بود فهمیدم که امشب برف می بارد به رفقا که از مدرسه برمیگشتیم گفتیم این سوز، سوز برف است و امشب برف می آید. در این موقع هوا کم کم شروع کرد به باریدن و بقول معروف حالا نبار کی بیار گفتیم خدا کند تا روز جمعه برف بیارد. همه گفتن مگه ممکنه امروز سه شنبه است گفتیم حالا می بینید. من از خدا خواستم که تا جمعه برف بیارد نشون به اون نشونی که شب تا صبح برف بارید روز چهارشنبه تا شب بارید عصر چهارشنبه که با بچه ها به منزل میرفتیم گفتیم معلومه که هوا دل پری داره و امشب هم برف می آید همه گفتن خدا کنه عصر پنجشنبه که از مدرسه به منزل میرفتیم بوران بود و سرما. باد برفها را بصورت ما میزد و ما از این بابت کلی خوشحال بودیم صبح روز جمعه به عشق برف بازی خیلی زود از خواب بیدار شدم اول قرار بود برف پشت بام را پارو کنیم، باتفاق برادرم به پشت بام رفته و برفها را پارو کردیم و چه لذتی داشت؟ خدا میداند - بعد از صبحانه با خواهر کوچکم و برادر دوازده ساله ام به طرف کوه رفتیم در آن موقع ما در یکی از دهات اطراف کرج بنام (کلاک) زندگی میکردیم دشت وسیعی نزدیک خانه ما بود که به کوهستان ختم میشد و سر راه از چند باغ بزرگ و کوچک میگذشت که در آنها چند چشمه آب و چند غار دیدنی وجود داشت و ما در ایام تابستان به اتفاق خانواده از آنجا دیدن کرده بودیم جایی با صفا بود و ما تصمیم گرفتیم به آنجا برویم غافل از اینکه در آن موقع هوا سرد نشده بود و همیشه عده ای در اطراف و اکناف آن باغها زندگی میکردند و خطری متوجه ما نمیشد. ولی حالا که کسی آنجا نیست و ممکن است در آن غارها حیوانات وحشی زندگی کنند و به ما آسیب برسانند. مادر و برادرم هم مخالف بودند و سعی میکردند ما را از خطرات احتمالی با خبر کنند ولی من اصلا گوشم بدهکار نبود و حاضر نبودم حتی حرف آنها را بشنوم گفتیم یک روز تعطیل دارم میخواهم خستگی در کنم پشت بام را هم که گفتم پارو کردم و حالا باید یک امروز را آزاد باشم بعلاوه ما تا

بحال چند بار به آنجا رفتیم و برگشتیم خطری نبود حالا هم میرویم قول میدهم زود برگردیم و برای اینکه بدانند راست میگویم حتی ناهار هم نبردیم. میان راه به بچه ها گفتم ناهار نیاوردیم آنها گفتند ناهار نمی خوریم زود برمیگردیم اما خیلی دلشان میخواست برای ناهار بردن برگردند، و گفتم اگر برگردید دیگر نمیگذارند بکوه برویم پس فکر ناهار را از سر بدر کنید خیلی دلم میخواست بی دردمس آنها را برده و سالم برگردیم تا مادر بداند که من دیگر بزرگ شده ام و می توانم از دوتا بچه هم نگهداری کنم، ولی مگر شد؟ بهر صورت حرکت کردیم اول با شوق و شور و با سرعت زیاد میرفتیم و پایمان تا زانو در برف فرو میرفت خیلی زود خسته شده و شروع به نفس نفس زدن کردیم و با مختصر استراحت دوباره راه پیمائی شروع شد. لباسهای کلفت و گرم ما را از سرما حفظ میکرد و پوتین و جورات پشمی هم پای ما را گرم نگه میداشت. به باغی رسیدیم که در بالا و سینه کش کوه قرار داشت. چند کلاغ روی درختان نشسته بودند و با دیدن ما وحشت زده پرواز کردند. این پرواز باعث ریزش برف درختان شد. همه جا سفید بود و حالت محزونی داشت درختها به خواب رفته بودند و رویشان را لایه کلفتی از برف پوشانده بود. از آب باریکی که از دل کوه سرچشمه میگرفت مانند مار بدور درختان پیچیده و زمزمه کنان به طرف پائین راه باز می کرد و با قندیل های یخ که در اطرافش آویزان بود آذین شده بود. آلاچیقی که در وسط باغ از زیادی برف پشت خم کرده بود یادآور صفا و طراوت روزهای تابستان شده خاطر مرا به گذشته سوق میداد. چه زیبا بود آن زمان که آبی خنک از کوزه مینوشیدیم و چه لذت بخش بود، بعد از ظهرها که از گرمای اطراف به سایبان آلاچیق پناه میبردیم. بچه ها مشغول برف بازی بودند و من با خاطرات خود به گذشته فکر میکردم. باغی که از زیادی شاخسار تا چند متریش را نمیشد بینیم اکنون از اینطرف، آنطرفش پیدا بود - ناگهان خواهر چهارساله ام فریاد زد داداش آهو آهو و داشت بطرف غار میرفت چشم انداختم دیدم گرگی در دهنه غار نمایان شد بطرف بچه دویدم و او را بکنار کشیده گفتم این آهو نیست گرگ است فرار کن. بچه ها با شك و دودلی بطرف من آمدند و من آنها را تشویق به فرار کردم خود را به سرازیری رسانده شروع به دویدن کردیم من میدانستم که گرگ اگر با کسی در برف روبرو شود به او پشت میکند و به سرو رویش آنقدر برف می پاشد تا او را غافلگیر کند همینطور هم شد - چشمتان روز بد نبیند دیدم گرگه با چند جست و خیز خودش را بما رساند و بما پشت کرده مشغول برف پاشیدن به سر و رویمان شد اول بچه ها

خیال کردند دارد با ما بازی میکند و شاید هم چند تلوله برف به آقا گرگه زدند ولی من با هرزبانی بود به آنها حالی کردم که گرگ خطرناک است و باید فرار کنند و داد و قال راه بیندازند شاید یکنفر بما کمک کند. خودم سپر بلا شدم در همان حال که از برف آقاگرگه هیچ جائی را نمیدیدم خواستم کاری بکنم بالاخره باید کاری میکردم. تا آمدم بخود بجنبم پایم لیز خورد و خوردم زمین مثل اینکه دستم به چیزی گیر کرد که آن را گرفتم ولی سرازیری زیاد بود از روی برفها سر خورده به پائین رفتم در حال غلط زدن دیدم یک پای آقا گرگه در دستم می باشد آن را رها کرده ولی خود را نباختم گویا از من ناامید شده بود سراغ بچهها رفت که من دوان دوان خود را بین او و بچهها انداختم مثل اینکه تصمیم گرفته بودم نگذارم به بچهها صدمه ای وارد آید از دور دو سه نفر به طرف ما می آمدند اما دیدم اگر همت نکنم تا آنها برسند کار تمام است این بود که با همه توانائی شروع به مقابله با آن حیوان پلید کردم از چشمانش شرر می بارید گویا گرسنه هم بود و تصمیم نهائی را میگرفت. در مقابل این درنده دو کودک بی دفاع بودند و من که فقط غرور داشتم و بدون اسلحه بودم یادم آمد که برادرم چقدر سعی کرده بود تا مرا از این کار بازدارد و مادرم از حرف نشنوی من تا چه حد ناراحت شده بود. در آن گیرودار تصمیم گرفتم اگر از این معرکه جان سالم بدر ببریم از این به بعد حرف خیرخواهانه بزرگترها را گوش کنم لااقل بگذارم آنها حرفشان را بگویند بعد تصمیم بگیرم. هرچه بود گذشته بود و حالا باید به

هرشکل شده این موجود خطرناک را از سر راه خود دور کنم. پایم کشیده شد دیدم پایم رابه دندان گرفته و با سماجت سعی میکند مرا بطرف کوهستان بدهد دستم به تکه چوبی رسید که کارگران بعد از بریدن و خورد کردن درختان از خود بجا گذاشته بودند چوب را محکم به کمرش زدم پایم رها شد و به طرف سرم حمله کرد چوب رادرسینه اش فروکردم ولی مکرول تن بود نمیدانستم چه میکنم از دور صدای عوعوی سگی بلند بود و من نمی دانستم چرا بچهها از من فاصله زیادی داشتند فکر میکردم اگر مرا رها کند و به طرف بچهها برود آنوقت چه میشود؟ از دست و سرم خون زیادی رفته بود ولی ناامید نبودم گاهی به فکر جهالت خردم می افتادم این زد و خورد را تا آنجا بیاد دارم که در کشتان کشتان میبردند و من از شدت خونریزی بیهوش میشدم. دو روز بعد در بیمارستان به هوش آمدم با سرو روی و دست و پای باندپیچی شده از حال بچهها جویا شدم گفتند هر دو سالمند ماچرا را سؤال کردم یکی برایم تعریف کرد که بعد از رفتن تو از خانه دادرش دلش بشور افتاد و با برادر و دائیت به سراغ تری آینه و سگ همسایه نیز با آنها همراه میشود و جریان را از دور می بینند زمانی به بالای کوه میرسند که گرگ ترا برده و در یک چاله انداخته بود با کمک سگ و چند نفر دیگر گرگ را میرانند و ترا که نیمه جان بودی به بیمارستان می رسانند. مدت دو ماهی که در بیمارستان بودم دچار کابوس هائی میشدم و مرتب در خواب و بیدار صحنه های جدال با گرگ را میدیدم.

ابوطالب حبیبی

سرکار خانم حیدر - آقای خدا شهری
تسلیت صمیمانه ما را بپذیرید.
کارکنان کانون

کارنامه

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
اخبار داخلی
شماره ۱۱ (دوره ۱۰م) بهمن ماه ۲۰۳۶
چاپخانه ی خوشه تلفن ۳۱۸۰۶۵
گراور از: پاسارگاد تلفن ۳۹۱۷۱۸



نمایشگاه شناخت هنر با تصویر و صدا

- مورد توجه فراوان آنان بوده است
- ۷- آقای فرشید مثقالی
- ۸- آقای ابوالفضل تقی کیلانی
- ۹- آقای پرویز کلانتری،
- ۱۰- آقای محمود مشرف آزاد
- ۱۱- آقای محمد تیمورتاش،
- ۱۲- آقای حسین شریفزاده
- ۱۳- آقای ولی الله شاپوری
- ۱۴- آقای محمد حسین شهبازی
- ۱۵- آقای محمد تعقلی
- ۱۶- آقای اردشیر نوایزدان
- ۱۷- آقای خسرو برنوش
- ۱۸- آقای پرویز محلاتی
- ۱۹- آقای محمد حسن فرشاد
- ۲۰- آقای فرخ مظهری
- ۲۱- آقای اکبر رجالزاده
- ۲۲- آقای اصغر حاج رسولیها
- ۲۳- آقای علی نوروزی
- ۲۴- آقای یعقوب یعقوبی
- ۲۵- آقای حسین عبادی
- ۲۶- آقای مختار نیک‌کار
- ۲۷- آقای علی اکبر آقابراری
- ۲۸- آقای رمضان جانی محمدی
- ۲۹- آقای اکبر پازانی
- ۳۰- آقای سلیمان یاری
- نمایشگاه شناخت هنر با تصویر و صدا
- ۱- خانم ژاله رجب‌نیا
- ۲- خانم ناهید مازوچی
- ۳- خانم صدیقه وفایی
- ۴- خانم فاطمه فریور صدری
- ۵- خانم مینودخت ایزدی
- ۶- خانم کوکب فریدی

نمایشگاه شناخت هنر با تصویر و صدا که در تاریخ ۱۴ آذرماه سال ۳۵ در محل دائمی نمایشگاه‌های بین‌المللی در تهران با تشریف‌فرمایی علیاحضرت شهبانو گشایش یافت. در ۲۴ دیماه سال جاری در پارک ولیعهد شیراز به اتمام رسید.

جمعا نمایشگاه مدت ۶ ماه در تهران، ۳ ماه در اصفهان و ۳ ماه در شیراز ادامه داشته است. و بقیه مدت صرف جابجایی نمایشگاه میشده است.

نمایشگاه کلا در تهران، اصفهان و شیراز ۱۱۹۰۷۹ نفر بازدیدکننده داشته است که اکثر آنها دانش‌آموزان و دانشجویان بوده‌اند.

خوشبختانه در طول مدت نمایشگاه به علت پیش‌بینی‌های لازم آسیب‌دیدگی در کار نبود و حادثه‌ای رخ نداد.

یادداشت‌های کودکان نشان می‌دهد نمایشگاه در هر سه شهر